

روابط متقابل فرهنگ و تمدن

محمد خورشیدی

دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی فرهنگی دانشگاه عالی دفاع ملی. تهران. ایران.

mhkhorsidi@chmail.ir

مهدی ناظمی اردکانی

دانشیار گروه اندیشه و مطالعات فرهنگی دانشگاه امام حسین ع. تهران. ایران.

mkdf@chmail.com

چکیده

بررسی روابط متقابل فرهنگ و تمدن و تفکیک آن‌ها در دو نظام عینی شامل رفتارها، نمادها و مصنوعات و نظام ذهنی شامل بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارها می‌تواند نقش مهمی در باب نظریه تمدن‌سازی اسلامی و تقریب نظام‌های برآمده از آن داشته باشد. فرهنگ با تکیه بر بعد ذهنی شامل مجموعه باورها و عقاید، ارزش‌ها، گرایش‌ها و هنجارها بوده و تعیین‌کننده مسیر پیشرفت و تعالی انسان در جوامع است و تمدن با تأکید بر کارکردهای عینی جامعه و ارائه مجموعه بزرگی از نظام‌های اجتماعی، در پی تفسیری خاص از فرهنگ بوده و درصدد برقراری نظم ویژه‌ای است که بر مجموع نهادهای اجتماعی سایه افکنده تا بتواند

موجب رشد و پیشرفت همه‌جانبه شود. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی با رویکرد تحلیل محتوای کیفی درصدد تبیین مفهوم فرهنگ و تمدن و بیان روابط متقابل بین آن‌هاست و از میان نسبت‌های گوناگونی که میان فرهنگ و تمدن مطرح شده است، تمدن شامل فرهنگ بوده و بر بعد عینی آن تأکید دارد و فرهنگ نیز به‌منزله روح و جان تمدن‌ها، سازنده آن محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، تمدن، جامعه، نظام عینی، نظام ذهنی.

مقدمه

با وجود تعاریف بسیار متنوعی که تاکنون از فرهنگ و تمدن شده است، هنوز شاهد ابهامات و اختلاف‌نظرهایی میان اندیشمندان و محققان در تبیین مفهومی این دو مقوله هستیم و از آنجاکه درک مسائل و رخدادهای جهان امروز مستلزم به‌کارگیری روشی جامع بر بسترهای فرهنگی است، فهم عمیق ماهیت فرهنگ و تمدن و کشف روابط آن‌ها با یکدیگر، بستر لازم برای رفع چالش‌های نظری در زمینه فرهنگ را فراهم کرده تا با احصای مؤلفه‌های مفهومی فرهنگ و تمدن، نظریه‌پردازی به‌ویژه در زمینه تمدن‌سازی و مسیر ساخت تمدن نوین اسلامی را هموار کنیم و شاهد تعالی و شکوفایی جوامع اسلامی باشیم. حضرت امام خمینی^ع درباره اهمیت فرهنگ می‌فرماید: «فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۳: ص ۳۰۳). «فرهنگ اساس ملت است، اساس ملیت یک ملت است. اساس استقلال یک ملت است» (همان، ج ۶: ص ۹۴).

چنانچه مقام معظم رهبری درباره مفهوم فرهنگ بیان فرمودند که فرهنگ یک ملت و یک کشور درحقیقت شاكلة معنوی این ملت است. یعنی اگر در یک کشور، وضع اقتصادی، نظام اقتصادی و نظام سیاسی را شاكلة جسمی برای یک ملت بدانیم، روح این مجموعه عبارت است از فرهنگ. درحقیقت فرهنگ است که هویت و شاكلة معنوی یک ملت را معین می‌کند (بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۰/۰۳/۲۳). به تعبیر مقام معظم رهبری، هدف نهایی در ملت‌های جهان باید ایجاد تمدن درخشان اسلامی باشد (بیانات مقام معظم رهبری در اجلاس

بین‌المللی علما و بیداری اسلامی، مورخ ۱۳۹۲/۲/۹؛ از این رو، تولید نظریه‌های جامع و متقن در باب فرهنگ و تمدن و نیز ارتباط، تعامل و تبادل سازنده فرهنگ‌ها با یکدیگر و تقویت نگاه تمدنی در نظام‌های اجتماعی، مستلزم فهم و تبیین دقیق واژه‌های فرهنگ و تمدن و نسبت این دو با هم است. عدم تبیین صحیح مفهوم فرهنگ و تمدن و بررسی نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها به مرور سبب ایجاد ناکامی‌هایی در زمینه تئوری‌سازی در حوزه فرهنگ و تمدن شده و موجبات بروز اختلافاتی در حوزه محیط سیاسی-فرهنگی می‌شود. اگر روشن شود که اساس هر تمدنی مبتنی بر فرهنگ متناسب با آن در حوزه سنت‌ها، ارزش‌ها و باورهاست، با تبیین صحیح آن در نقطه عزیمت فرهنگ‌ها، که همان نظام ذهنی به‌عنوان بعد اصلی تمدن‌سازی بوده، می‌توان اسباب پیشرفت و تعالی انسان‌ها را در جوامع گوناگون رقم زد؛ بنابراین، شناخت جامع‌الاطراف ابعاد مختلف فرهنگ و تمدن کمک خواهد کرد تا ضمن احصای نقاط ضعف، قوت و فرصت‌ها در این بخش، حکومت‌های اسلامی به‌عنوان عامل مهم تمدن‌سازی در جوامع درصدد اصلاح ساختارهای موجود جهت رسیدن به فرهنگ و تمدن مطلوب برآیند.

بر این اساس، نگرش تمدن‌سازی حاصل از این تبیین نگرشی فراگیر و جامع بوده و مزیتی خواهد بود که کارآمدی دولت‌ها را در به کمال رساندن مردمان هویدا کند؛ چراکه در نگاه تمدنی، شرایط برای نهادینه‌کردن نظام ذهنی مبتنی بر ارزش‌ها و باورها فراهم است و اگر درصدد ارائه الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در جهان اسلام هستیم، یکی از اسباب آن فهم دقیق فرهنگ و تمدن و نسبت بین این دو با یکدیگر است.

فحوص و بررسی تعاریف گوناگونی که از مفهوم فرهنگ و تمدن ارائه شده است نگارنده را بر آن داشت تا میان این تعاریف و دیدگاه‌های گوناگون اندیشمندان حوزه فرهنگ و تمدن سیاق مشخصی را تدوین و آن را در قالب پژوهشی مستقل ارائه و بیان کند که میان فرهنگ و تمدن چه نسبتی وجود دارد؟ آیا این دو مفهوم یکی هستند یا به لحاظ وجوهی از یکدیگر متمایز می‌شوند؟ علت اختلاف در تعاریف مختلف این مفاهیم وجود همین تمایزهاست یا ادله دیگری برای آن قابل بیان است؟ آیا تمدن‌ها فرهنگ‌سازند یا فرهنگ‌های مختلف متأثر از تمدن‌ها هستند؟ اگر بتوان رابطه میان

فرهنگ و تمدن را به‌خوبی تشریح کرد، می‌توان استدلال کرد کدام یک از این دو زیربنا بوده و بیشتر باید در مسائل اجتماعی به‌ویژه در مسئله مهندسی فرهنگی مورد توجه قرار گیرد.

از آنجاکه محققان و اندیشمندان این حوزه به‌خصوص در بیان مفاهیم فرهنگ و تمدن دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند، سؤال اصلی تحقیق این است که «نسبت و روابط میان فرهنگ و تمدن چگونه است؟»؛ از این‌رو، در این تحقیق سعی شده تا ضمن بیان معانی مختلف لغوی، اصطلاحی و مفهومی فرهنگ و تمدن، تعریفی جامع‌الاطراف ارائه و نقاط اشتراک و افتراق این دو مفهوم، بررسی، نسبت و روابط فرهنگ و تمدن نیز مشخص شود.

مبانی نظری تحقیق

پیشینه تحقیق

در زمینه توصیف مفاهیم فرهنگ و تمدن کتاب‌های زیادی منتشر شده که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کتاب‌های فرهنگ‌شناسی، فرهنگ و تمدن چنگیز پهلوان و نیز کتاب‌های تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ و فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن) از داریوش آشوری اشاره کرد که در آن‌ها، ضمن بررسی هر یک از مفاهیم فرهنگ و تمدن، نظرات اندیشمندان مختلف درباره آن طرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین، مقالات متعددی درباره مفهوم فرهنگ و تمدن بحث کرده‌اند که در این زمینه، آقای داوری در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ، جان تمدن»، فهم فرهنگ را موضوعی آسان ندانسته و تمدن را در عصر امروز حاکم بر فرهنگ برشمرده است (داوری، ۱۳۶۸). در مقاله «مفهوم فرهنگ و تمدن در ادبیات معاصر» از میراث اجتماعی به‌عنوان فرهنگ یاد شده است (فضایی، ۱۳۷۵) و قراگزلو نیز در بیان «چیستی فرهنگ و تمدن» به تبیین این دو مفهوم پرداخته است (قراگزلو، ۱۳۸۲). در مقاله «بازشناسی فرهنگ: مفهوم فرهنگ از دیدگاه متفکران» از رویکردهای مختلفی مانند جامعه‌شناسی، ماهیت‌شناسی و پدیدارشناسی در تبیین مفهوم فرهنگ استفاده شده است (پژوهنده، ۱۳۷۴). همچنین، در مقاله با عنوان «روش تحلیل مؤلفه‌های مفهومی تمدن» علاوه بر

رویکردهای مذکور در تبیین مفهوم فرهنگ و تمدن، سعی در تعیین مؤلفه‌های مفهومی تمدن به‌جای تعریف آن شده است (حسینی، ۱۳۹۳: ص ۲۱) و در مقاله «تمدن اسلامی از منظر امام خمینی» ضمن تبیین مفهوم تمدن، تنها مختصری درباره تمایز فرهنگ و تمدن آمده است (فوزی و صنم‌زاده، ۱۳۹۱). خانی مقدم در مقاله «شاخصه‌های مبنایی برای ترسیم راهبردهای تحقق فرهنگ و تمدن زمینه‌ساز» مفهوم «فرهنگ زمینه‌ساز» را مجموعه‌ای از آموزه‌های بینشی (ناظر به عقاید و باورها)، گرایشی (ناظر به ارزش‌ها) و کنشی (ناظر به آداب، رسوم، الگوها و شیوه‌های عملی) از قرآن کریم و سیره اهل‌بیت می‌داند (خانی مقدم، ۱۳۹۴). در مقاله «تحلیل تمدن اسلامی در رویکردهای توصیفی و هنجاری» نیز تنها به بررسی رویکردهای توصیفی (پسینی، تاریخی) و هنجاری (پیشینی، فلسفی) مفهوم تمدن پرداخته شده (طاهری و نوروزی، ۱۳۹۶) و در مقاله با عنوان «واکاوی مفهوم تمدن نوین اسلامی با رویکرد معناشناختی»، تمدن به پیشرفت و توسعه همه‌جانبه و نیز مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی بازخوانی شده (ابراهیم‌نژاد و پورعباس، ۱۳۹۶) که محقق استفاده مناسبی از ادبیات نظری مطروحه در این تحقیقات به‌ویژه در جمع‌بندی و دسته‌بندی تعاریف فرهنگ و تمدن برای پاسخ به سؤال تحقیق یعنی ارائه نسبت و روابط میان فرهنگ و تمدن برده است. البته در بیشتر این تحقیقات، مقایسه تطبیقی با رویکرد استخراج وجوه اشتراک، تمایز و بیان نسبت میان فرهنگ و تمدن از دیدگاه اندیشمندان مختلف با رویکردهای مختلف صورت پذیرفته است. همچنین، در عموم مقاله‌ها توصیف کافی و روشمند برای بیان تمایز و اشتراکات فرهنگ و تمدن، نسبت و روابط مفاهیم مربوطه با یکدیگر وجود نداشته و در این مقاله سعی شده است علاوه بر تبیین مفهوم فرهنگ و تمدن، روابط متقابل این دو واژه نیز با توصیفی روشمند مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

روش تحقیق

تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است. در این تحقیق با توجه به ماهیت و نوع موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات از روش‌های گوناگون و به‌طورکلی برمبنای روش کتابخانه‌ای صورت پذیرفته و تجزیه و تحلیل یافته‌ها نیز با

شیوه توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است؛ چراکه در پژوهش توصیفی، گردآوری اطلاعات درباره آنچه هست، ولی مدون نشده است صورت می‌پذیرد (خلیلی شورینی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۲). بر این اساس، در این پژوهش، پس از گردآوری داده‌ها و توصیف لازم با تحلیل تلخیصی مفاهیم و نظریات مرتبط با واژگان فرهنگ و تمدن، به تعیین روابط متقابل آن‌ها پرداخته شده است.

مفهوم‌شناسی فرهنگ

فرهنگ، مرکب از پیشوند «فر» به معنی پیش و ریشه اوستایی تنگ به معنی کشیدن است. کلمات فرهنگتن و فرهنگ در کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۱۳۲). به اذعان اکثر محققان و صاحب‌نظران، ارائه تعریفی یگانه از مقوله‌ای پیچیده و مناقشه‌انگیز به نام فرهنگ کاری بسیار دشوار است؛ زیرا به قول سایمون ماندی^۱ یکی از شخصی‌ترین، پراکنده‌ترین و درعین‌حال، سیاسی‌ترین مقولات به‌شمار می‌رود. شاید بتوان به تعداد متفکرانی که در حوزه فرهنگ کاری قابل توجه انجام داده‌اند تعاریف متعدد از فرهنگ ارائه کرد (صالحی و عظیمی، ۱۳۸۷: ص ۱۱۱) و تا به امروز فرهنگ‌شناسان تا ۶۰۰ تعریف از آن ارائه کرده‌اند (همتی، ۱۳۹۶)؛ از این رو، برخی تعریف فرهنگ را به‌منزله گرفتن مشت در هوا دانسته‌اند (کاظمی، ۱۳۷۶: ص ۳۵). ادوارد تایلور^۲ فرهنگ را به‌صورت مجموعه‌ای از دانش، باور، هنر، قانون، اخلاق، عبادات و توانایی‌های دیگری که انسان از راه عضویتش در جامعه به‌دست می‌آورد ترسیم کرد. کروبر^۳ و کلاکھون^۴ در سال ۱۹۵۲ توانستند در کتاب مشترک خود با عنوان بازبینی مفاهیم و تعریف‌های فرهنگ، ۱۶۴ تعریف متفاوت از فرهنگ را شناسایی کنند. این دو نویسنده پس از آوردن این تعریف‌ها، تعریف موردپسند خود را از فرهنگ چنین بیان کردند: «فرهنگ امری انتزاعی، به‌ویژه جدا از رفتار انسان است»؛ تأکید بر انتزاعی بودن

1. Simon mundy
2. Edward Taylor
3. Kroeber
4. Kluckhohn

فرهنگ به معنی انکار وجود عینی آن بود که بعداً متوجه نقدهایی شد (قراگزلو، ۱۳۸۲: ص ۸۶). کلاکھون و کلی فرهنگ را گنجینه‌ای از آفرینندگی بشر مانند کتاب‌ها، بناها و دانش هماهنگ کردن خود با طبیعت و حیطة انسانی دانسته و آن را شامل آداب و رسوم، فضایل اخلاقی، دین و احکام خوب و بد تعریف می‌کند (آشوری، ۱۳۸۱: صص ۵۱-۵۰). به عبارتی، فرهنگ «نظامی از ارزش‌ها و هنجارهاست که میان گروهی از مردم مشترک‌اند و هنگامی که با یکدیگر باشند، طرحی را برای زندگی کردن در اختیار می‌گذارند (Hill, 1997: p76) و اینکه مردم در چگونه کار کردن، چگونه خوردن، چگونه پوشیدن، چگونه سازمان‌دهی کردن روابط خانوادگی و اموری از این دست متفاوت‌اند. فرهنگ می‌تواند نامی برای صحبت کردن در مورد این تفاوت‌ها به‌عنوان الگویی جامع باشد (Hinnel, 2005: p 005). از منظر کلیفورد گیرتز^۱، فرهنگ، الگوی معانی جای‌گرفته در نمادهاست (Geertz, 1973: P 362).

به عبارت دیگر، فرهنگ «سیستمی از مفاهیم به میراث‌رسیده و فشرده‌شده‌ای است که مردم شناخت و شیوه زندگی و روابط اجتماعی‌شان را با آن‌ها تنظیم می‌کنند» (Geertz, 1983: P 89). هرسکوتیس فرهنگ را مجموعه باورها، ارزش‌ها، رفتارها و شیوه‌های زندگی یک ملت می‌داند (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۵۱). چنانچه کروب^۲ واکنش‌های آموخته و آموزنده عضلانی، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، عادات و رفتار برآمده از آن‌ها را فرهنگ معرفی کرده است (همان: ص ۵۰). بدون شک فرهنگ یک مفهوم پیچیده شامل آن جنبه‌های فعالیت بشر است که به لحاظ اجتماعی و نه انتقال ژنتیکی، نشان‌دهنده اندیشه، فعالیت، هنجارها و رفتارهای اعضای آن است؛ در واقع، فرهنگ یک شبکه معنایی و نرم‌افزاری از باورها، هنجارها، ارزش‌ها، الگوها و سبک زندگی است که در قالب نمادها، رفتارهای گروهی، داورها، مواضع و عملکردها متبلور شده و نیاز به تفسیر دارد (Hemmati, 2002).

تعریف شورای عالی انقلاب فرهنگی از فرهنگ چنین است که: «نظام‌واره‌ای است

1. Clifford Geertz

2. Kroeber

از عقاید و باورهای اساسی، ارزش‌ها، آداب و الگوهای رفتاری ریشه‌دار و دیرپا و نمادها و مصنوعات که ادراکات، رفتار و مناسبات جامعه را جهت و شکل می‌دهد و هویت آن را می‌سازد» (دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۳: ص ۲)؛ اما برخی اندیشمندان فرهنگ را فاقد جنبه عینی دانسته و قائل‌اند که فرهنگ مجموعه‌ای از سنت‌ها، آداب و اخلاق فردی یا خانوادگی اقوامی است که پابندی ایشان به این امور، باعث تمایز آن‌ها از دیگر اقوام و قبایل می‌شود؛ به عبارت دیگر، فرهنگ مجموعه باورهای فرد یا گروهی خاص است و چون باورها ذهنی‌اند، پس فرهنگ جنبه عینی ندارد (ولایتی، ۱۳۸۴ الف: ص ۹۱). پارسونز^۱ فرهنگ را الگوهای رفتاری و فرآورده‌های عمل بشری می‌داند که می‌تواند بدون دخالت ژن‌های زیستانی به ارث برسد (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۵۴) و از آنجاکه این الگوها با توجه به نیاز انسان‌ها در جامعه نهادینه می‌شوند، فرهنگ، مجموعه پاسخ‌ها به نیازهای انسانی و اجتماع است؛ در واقع، فرهنگ مجموعه‌ای از خصوصیات مادی و معنوی است که یک جامعه یا یک گروه اجتماعی را از دیگر گروه‌ها و جوامع متمایز می‌کند و محدود به هنر و ادبیات نشده، بلکه شیوه‌های زندگی، هم‌زیستی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را نیز دربر می‌گیرد (رؤیایی و رسولی، ۱۳۸۷: ص ۴۳). دیکسون^۲ فرهنگ را مجموعه تمامی باورها و رسوم، مجموعه فرآورده‌ها و کرد و کارها و نظام اجتماعی می‌داند (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۴۸).

برخی کلیتی از آداب و اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و اعتقادات و ارزش‌های یک قوم که اولاً، از وحدت تألیفی برخوردار باشد و ثانیاً، اقیانوس وار آن قوم را فرا گرفته باشند و ثالثاً، آدمیان غافلانه و غیرمختارانه در آن غوطه‌ور باشند را فرهنگ گفته‌اند (سروش، ۱۳۸۴: ص ۳۴۳) و به تعبیر مید^۳، این کلیت درهم‌تنیده از رفتار بشری قابل انتقال از نسلی به نسل دیگر هم خواهد بود. چنانچه لووی^۴، عادات آدمی را محصول هم‌وندی

1. Talcott Parsons
2. Dixon
3. Mead
4. Raymond Loewy

از جامعه معرفی کرده است (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۵۲). هیلر^۱ باورها، نظام فکری و فنون علمی، آداب و رسوم، شیوه‌های زندگی و تمام کرد و کارهای آموخته‌شده در جامعه را فرهنگ می‌داند (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۴۸). برخی نیز فرهنگ را به «معرفت و شناخت» معرفی کرده‌اند که دارای ویژگی‌های «بشری»، «اکتسابی» و «مشترک» بودن (بین یک یا چند گروه کوچک و بزرگ انسانی مثل سازمان) و نیز «تحول‌پذیری» و «قابلیت انتقال» از نسلی و جامعه‌ای به نسل و جامعه دیگر است و با توجه به حوزه‌های گوناگون آن، دارای جلوه‌ها و مؤلفه‌های مختلف و متنوعی است. باورها (جهان‌بینی)، ایدئولوژی، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، فناوری مادی و اجتماعی مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ محسوب می‌شوند (اسدی، ۱۳۸۹: ص ۳۹). در تعریف دیگری، فرهنگ عبارت است از مجموعه عقاید، سنت‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌ها که دارای خصوصیات و مشخصات زیر باشد:

۱. فراگیر و مورد پذیرش عامه مردم باشد؛
۲. برای پذیرش و قبول آن نیازی به استدلال و مجادله علمی و چون‌وچرا نباشد؛
۳. محو و ایجاد آن نیازمند گذر زمان باشد؛
۴. در یک زمان و مکان و شرایط خاص ایجاد و حادث نشده باشد؛
۵. در بستر زایش و ایجاد، دارای علل و عوامل مختلف، گاهی متضاد باشد؛
۶. در بین دارندگان و قائلان به آن نوعی همدلی، هم‌رنگی و الفت ایجاد کند (عیوضی، ۱۳۸۶: ص ۲۱).

مقام معظم رهبری اساس و ریشه فرهنگ را «عقیده، برداشت و تلقی هر انسانی از واقعیات و حقایق عالم و نیز خلیات فردی و خلیات اجتماعی و ملی» دانسته‌اند (بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۹/۹/۱۹) و معتقدند «فرهنگ به معنای خاص، برای یک ملت عبارت از ذهنیات و اندیشه‌ها و ایمان‌ها و باورها و سنت‌ها و آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی است» (بیانات در دیدار علما و روحانیون تبریز، ۱۳۷۲/۵/۹). از منظر ایشان، فرهنگ مانند هوا، روح و کالبد هر

1. Healer

جامعه، بستر اصلی زندگی انسان، قوام یک ملت و کشور، تضمین‌کننده آینده، منشأ عمده تحولات است (سیاهپوش و آقاپور، ۱۳۹۱: صص ۹۴-۸۷). ماهیت فرهنگ را می‌توان «پذیرفته‌شده‌های هنجاریافته اجتماعی» دانست (پیروزمند، ۱۳۹۳: ص ۱۹۱). در یک روش، تعاریف فرهنگ را به ماهیت، موضوعات و کارکرد آن تقسیم‌بندی می‌کنند (همان: صص ۲۸-۲۹) و در روش دیگر، تعاریف فرهنگ را می‌توان در شش دسته تقسیم‌بندی کرد: ۱. تعاریف توصیفی؛ ۲. تعاریف تاریخی؛ ۳. تعاریف هنجاری؛ ۴. تعاریف روان‌شناختی؛ ۵. تعاریف ساختاری؛ ۶. تعاریف تکوینی (آشوری، ۱۳۸۱: صص ۶۵-۳۹)؛ اما به‌طور کلی، فرهنگ با رویکردهای لغوی، ماهیتی، کارکردی و خصوصیات (ویژگی‌ها) تعریف می‌شود (فرهی بوزنجانی، ۱۳۹۱: ص ۷) که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: از حیث لغوی، فرهنگ، مرکب از پیشوند «فر» به معنی پیش و ریشه اوستایی تنگ به معنی کشیدن است. کلمات فرهختن و فرهنگ در کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۱۳۲). فرهنگ در ابتدا به معنای کشت و زرع بوده (پورداوود، ۱۳۲۶: صص ۸۶-۸۵) و در لغت، معانی علم، معرفت، مجموعه آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم (معین، ۱۳۸۲: ص ۷۲۹)، ادب و تربیت، دانش، شایستگی‌های اخلاقی و هنروری (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۱۷)، اندیشه، هنر، تربیت اجتماعی، تدبیر، باورها، زبان، ادبیات، رفتارهای اجتماعی (انوری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۵۲) را فرهنگ گویند.

در تعارف ماهیت‌محور از فرهنگ، وقتی صحبت از ماهیت و چیستی فرهنگ می‌کنیم منظورمان جنس و ذات فرهنگ است. ماهیت هر شیء برحسب اجزای تشکیل‌دهنده آن تعریف می‌شود که دارای سه جزء اصلی باورها، اعتقادات و مفروضات اساسی؛ ارزش‌ها و نگرش‌ها؛ و مظاهر، نمادها و مصنوعات است (فرهی بوزنجانی، ۱۳۹۱: ص ۱۳). امور پذیرفته‌شده‌ای که به هنجار تبدیل شده‌اند را فرهنگ گویند؛ به عبارتی، پذیرش یافته‌های اجتماعی را می‌توان فرهنگ نامید (مصاحبه با استاد پیروزمند در میزگرد: بررسی نسبت بین فرهنگ و تمدن، ۱۳۹۱). به عبارت دیگر، فرهنگ محیط زیست نافیزیکی انسان و تمدن محیط زیست فیزیکی انسان است (ناظمی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۱). به‌طور کلی، فرهنگ دارای ویژگی‌هایی مانند اکتسابی بودن، اجتماعی بودن، قابل انتقال بودن،

الگویی بودن، و تطبیق‌پذیر بودن است (محسنی، ۱۳۸۶: ص ۳۰). چنانچه بوس،^۱ فرهنگ را مجموعه‌ی تمامی عادات اجتماعی و نیز واکنش‌های فردی که زیر نفوذ گروه هم‌زیست خود است، معرفی می‌کند (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۴۸). یکی از موجبات غنای فرهنگ درازی عمر آن است؛ زیرا فرهنگ مجموعه‌ی ارزش‌ها و آیین‌های خوب است و هرچه زمان بیشتری بر قومی گذشته و فرصت‌های بیشتری در اختیارش قرار گرفته باشد، افزون‌تر خواهد توانست سرمایه‌ی معنوی ذخیره کند و آیین‌های بهتر را جایگزین آیین‌های بدتر کند (آسیایی، ۱۳۸۸: ص ۳).

بر این اساس، فرهنگ باید متحرک و روینده باشد. توقف فرهنگ به‌منزله‌ی مرگ فرهنگ است (همان: ص ۳)؛ از این رو، فرهنگ نشانه‌ی کار و انتخاب است. انتخاب یعنی قانع‌نبودن به آنچه هست و بهتر را جستن (همان: ص ۴). به این ترتیب، می‌توان گفت از ویژگی‌های فرهنگ تاریخی بودن آن است. البته هرگاه گفته شود فرهنگ پدیده‌ی تاریخی است، تمدن نیز پدیده‌ی تاریخی می‌شود. یعنی انسان‌ها براساس مفاهیم و ارزش‌هایی که داشته‌اند، محصولاتی را تولید و نیازهای خود را با آن برطرف کرده‌اند؛ بنابراین، تمدن‌های هر عصر و هر تمدنی در هر عصر، با یک فرهنگ مرتبط هستند (ناظمی اردکانی، ۱۳۹۳). همه‌ی فرهنگ‌ها در دو نکته مشابه‌اند: اولاً، قوام فرهنگ وابسته به ارتباطات درونی و بیرونی است. سطح درونی ارتباطات فرهنگی وابسته به انسجام گفتار و کردار و پندار یا به‌عبارتی، انتظام آموزش آداب و عادات اجتماعی به نسل‌های جدید است و سطح بیرونی ارتباطات فرهنگی نیز مبتنی بر مبادله‌ی فرهنگ‌پذیرانه‌ی عناصر اشاعه‌یافته‌ی تمدنی سایر حوزه‌های فرهنگی است (محمدی اصل، ۱۳۷۹: ص ۴۳). از اینجا فهمیده می‌شود که فرهنگ دارای ویژگی محیط بودن هم است. فرهنگ را به مفهوم عام و خاص نیز به‌کار برده‌اند؛ فرهنگ در مفهوم عام، روش زندگی کردن و اندیشیدن است و از مجموع دانسته‌ها و تجربه‌ها و اعتقادهای یک قوم حاصل می‌شود. فرهنگ، به معنای خاص، به سرمایه‌ی معنوی یک قوم گفته می‌شود و همه‌ی آثار ادبی، هنری و فکری را دربر می‌گیرد؛ همه‌ی آنچه از درون او سرچشمه گرفته و در برون تجلی خود را در

1. Boas

«سازندگی» یافته است. این سازندگی، اگر بیشتر متوجه برآوردن حوایج مادی و جسمانی اجتماعی باشد، نام تمدن به خود می‌گیرد و اگر بیشتر ناظر به اقتناع نیازهای معنوی و غیرانتفاعی و تقدیم‌نشدنی او باشد، به نام فرهنگ خوانده می‌شود (عیوضی، ۱۳۸۶: ص ۲۰)؛ به عبارت دیگر، فرهنگ بیانی از نیازهای فوق‌مادی است که در بیشتر کشش‌های درونی می‌توان بدان پرداخت؛ از این رو، با تأمل بیشتری می‌توان فرهنگ را تجلی فطرت دانست، یعنی گرایش‌هایی که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌کند. چنان‌که روشن است، انسان دارای گرایش‌های غریزی یا زیستی و فطری است. گرایش‌های نخست در جلب لذت و دفع ضرر خلاصه می‌شود که در آن انسان و حیوان مشترک است؛ ولی گرایش‌های فطری همچون میل به پرستش، حس کنجکاوی، گرایش به زیبایی و حس اخلاقی که به ترتیب، دین، دانش، هنر و اخلاق را رقم می‌زنند و از همین روی، می‌توان گفت مظاهر فرهنگ عبارت‌اند از: عقاید (نگرش‌ها)، ادیان، آموزش و پرورش، اخلاق، علوم و هنر که همه جلوه‌های فطرت‌اند (ایزدپناه، ۱۳۷۸: ص ۱۰۶).

بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ فطری بودن آن است که این معنا در مقایسه با فهم معنایی واژه تمدن بسیار می‌تواند گویای تفاوت‌ها در آن باشد. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت فرهنگ دارای ویژگی‌های ذیل است: ۱. اکتسابی است؛ ۲. قابل انتقال است؛ ۳. تأمین‌کننده نیازهای انسان است؛ ۴. سازگاری می‌یابد؛ ۵. یگانه‌ساز است، به این معنا که عناصر در هر فرهنگ، گرایش به آن دارند تا پیکری یکپارچه و سازگار پدید آورند؛ ۶. خشنودی‌بخش است، یعنی عناصر فرهنگی تا زمانی که بر افراد یک جامعه خشنودی نهایی می‌بخشند می‌توانند پایدار بمانند؛ ۷. هویت‌دهنده است، یعنی هویت یک کشور در فرهنگ آن کشور نهفته است؛ ۸. مصونیت‌آور است، به این معنا که فرهنگ به انسان قدرت و غنا می‌بخشد تا در عالم تعارضات، توانایی ادراک و انتخاب داشته باشد. فقط به مایه‌کوبی فرهنگی است که می‌توان آینده را تضمین کرد؛ ۹. پویا و پایاست؛ ۱۰. تأثیرپذیر است؛ ۱۱. عام، ولی خاص است، یعنی فرهنگ به‌عنوان اینکه یک دانش بشری است و در تمام اجتماعات انسانی وجود دارد، عام است؛ اما با اندکی توجه درمی‌یابیم که این پیوندها در همه جوامع یکسان و مشابه نیست، بلکه هر جامعه‌ای ویژگی و جلوه خاص خود را دارد که محصول تاریخ، شرایط اجتماعی و

اقتصادی و خاص آن است. اجباری ولی اختیاری است (علی احمدی و همکاران، ۱۳۸۳: صص ۲۸-۲۴)؛ ۱۲. دو جامعه هیچ‌گاه شبیه هم نیستند؛ ۱۳. متغیر ولی ثابت است؛ ۱۴. پذیرش فرهنگ در عین اجباری بودن، اختیاری است؛ ۱۵. پدیده‌ای ذهنی و تصویری است؛ ۱۶. یگانه‌ساز است (فرهی بوزنجانی، ۱۳۹۱: ص ۱۴).

برخی اندیشمندان فرهنگ را با کارکردهای آن تعریف کرده‌اند. چنانچه پانونسیو^۱ فرهنگ را کلیت هم‌تافته‌ای از نظام مفاهیم، سازمان‌ها و کاربردها، مهارت‌ها و وسایل مادی می‌داند که بشر از طریق آن نیازهای خود را رفع می‌کند (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۴۹). با دقت در برخی ویژگی‌های فرهنگ که توسط معدودی از محققان گفته شده، می‌توان دریافت ویژگی‌هایی نظیر تأمین نیازهای انسان، یگانه‌ساز بودن، خشنودی‌بخش بودن، هویت‌دهی، مصونیت‌آوری از جمله کارکردهای فرهنگ است؛ اما به‌طور کلی می‌توان گفت در این حوزه عواملی که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بر عملکرد جامعه دارد از جمله کارکردهای فرهنگ محسوب می‌شوند؛ یعنی علاوه بر موارد مذکور، ایجاد ارتباط جمعی، حفظ و تداوم بقای جامعه و ثبات سیستم اجتماعی هم جزء کارکردهای فرهنگ هستند. طبق نظر آلداک و کوزوهارا^۲ برخی دیگر از کارکردهای فرهنگ (سازمانی) عبارت‌اند از: ارتقای همکاری‌ها، بهبود فرایند تصمیم‌گیری، ارتقای سطح کنترل، بهبود روابط کاری، ارتقای تعهد سازمانی، ترغیب به ادراک مشترک و توجیه رفتار (فرهی بوزنجانی، ۱۳۹۱: ص ۳۸).

با ملاحظه تعاریف یادشده از مفهوم فرهنگ می‌توان گفت بیشتر تعاریف ارائه‌شده توسط اندیشمندان با محوریت ماهیت، کارکرد یا بیان ویژگی‌های فرهنگ آمده که می‌توان آن‌ها را در دو نظام ذهنی شامل بینش‌ها و باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، هنجارها و نظام عینی شامل رفتارها، آداب و رسوم، نمادها و مصنوعات در نظر گرفت.

مفهوم‌شناسی تمدن

تمدن در لغت به معنای تخلق به اخلاق شهر و انتقال از خشونت و همجیه و جهل به

1. Panunzio

2. Aldog & Kuzuhara

حالت ظرافت و انس و معرفت، اقامت کردن در شهر، شهرنشینی و مجازاً به معنای تربیت و ادب (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۶۹۷۲)، همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی (معین، ۱۳۸۲: ص ۳۱۰) است. تمدن در زبان انگلیسی «Civilization» و از ماده «civilis» است که برگرفته از «civis» یا «civitas» به معنای شارمند (ملت) است (جان احمدی، ۱۳۹۳: ص ۲۴) و دربردارنده سه مفهوم به سوی عقل و انسانیت گراییدن، نظم دادن به امور زندگی و به اخلاق و خصایص شهری کشیده شدن است (علی بابایی، ۱۳۶۹: ص ۲۰۱). تمدن را به شکل کلی آن می توان عبارت از نظمی اجتماعی دانست که در نتیجه آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند. ابن خلدون از قدیمی ترین متفکران عرصه فلسفه تاریخ، تمدن را حالت اجتماعی انسان می داند. وی جامعه ای را که با ایجاد حاکمیت، نظم پذیر شده، مناصب و پایگاه های حکومتی تشکیل داده، تا بر حفظ نظم، نظارت کند و از حالت زندگی فردی به زندگی شهری روی آورده و موجب تعالی فضایل و ملکات انسانی چون علم و هنر شده است، حائز «مدنیت» می داند (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ص ۷۱). وی «که بیش از همه دانشمندان اسلامی درباره تمدن سخن گفته، آن را با واژه عمران یاد کرده و تمدن را به عمران بدوی و عمران حضری تقسیم کرده است» (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ص ۴۱). ویل دورانت^۱ تمدن را این گونه توصیف می کند: «مجموعه بزرگی از نظام های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و غیره) که از نظر جغرافیایی واحد کلانی را در یک قلمرو پهناور دربر می گیرد و فرهنگی واحد بر تمامی اجزای آن سیطره دارد» (دورانت، ۱۳۸۴: ص ۲۵۶).

کانت^۲ بر این باور است که ایده اخلاقیات بخشی از فرهنگ را تشکیل می دهد؛ درحالی که جنبه بیرونی آن در قلمرو تمدن قرار دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ص ۳۷). یکی از کارآمدترین تعاریف، تحلیل مفهومی^۳ تمدن است که در آن معنای واژه

1. William James Durant

2. Immanuel Kant

3. Conceptual Analysis

مورد تحلیل قرار می‌گیرد. مانند تعریف فوکوتساوا یوکیچی،^۱ اندیشمند ژاپنی که تمدن را در دو معنای محدود و گسترده تعریف کرده است: «در معنای محدود، تمدن یعنی افزایش آنچه انسان مصرف می‌کند و تجملاتی که به ضرورت‌های روزانه زندگی اضافه می‌شوند. تمدن در معنای گسترده آن یعنی نه فقط رفاه در زمینه ضرورت‌های روزانه بلکه یعنی پالایش معرفت و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی بشری را به مرتبه‌ای بالاتر سوق دهد» (یوکیچی، ۱۳۷۹: ص ۱۱۹). تافلر^۲ هم تمدن را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی است که انسان‌ها در راستای شکوفاسازی و در مسیر سامان‌دادن به زندگی خویش ایجاد می‌کنند و معتقد است تمدن شیوه‌ای از زندگی است که با نظامی ویژه مانند کشاورزی، صنعت و دانش جهت تولید ثروت همراه است (نجفی، ۱۳۹۱: ص ۲۲۷). به گفته تافلر، «هیچ واژه دیگری این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله‌مراتب، رهبری، ارزش‌ها، اخلاق جنسی و معرفت‌شناسی را به شایستگی دربر نمی‌گیرد» (تافلر، ۲۹: ص ۱۳۷۶) و یا به تعبیر علامه محمدتقی جعفری، تمدن شکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی انسان‌ها در همه ابعاد مثبت است (جعفری، ۱۳۷۵: ۱۶۱).

تمدن به معنای کلی عبارت است از مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی. مقصود از ساخته‌های انسانی آن چیزی است که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آن را می‌سازد. مقصود از اندوخته‌ها عبارت است از تجربه‌ها و داده‌ها، دانش‌ها، قراردادها و اختراعات گذشته یا دیگران که به جامعه به میراث می‌رسد» (شریعتی، ۱۳۵۷: ص ۵). برخی مانند کار اسپنگلر^۳ تمدن را به مرحله واپسین، سنگواره‌ای و بی‌آفرینش و یا روزگار پیری و افسردگی فرهنگ‌های یکتا و

1. Fukuzawa Yukichi
2. Alvin Toffler
3. Oswald Arnold Gottfried Spengler

آبستن سرنوشت تعریف کرده است. برخلاف وبر که تمدن را با کارکردهای عینی، فنی و اطلاعاتی جامعه یکی دانست و فرهنگ را با امور ذهنی مانند دین، هنر و فلسفه و به نظر او تمدن انباشت‌پذیر و بازگشت‌ناپذیر است، برخلاف فرهنگ که اجزای آن دگرگون‌پذیر نبوده و فزونی‌ناپذیری است (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۴۱). اسپنگلر با تمسک به طبقه‌بندی دوقطبی مالینوفسکی مبنی بر وجود فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی، قائل به تمایز میان فرهنگ و تمدن است؛ به نحوی که یکی متأثر از ارزش‌های معنوی (باورها، اندیشه‌ها و ارزش‌های مشترک جامعه) و دیگری تحت‌تأثیر ارزش‌های مادی (نهادها و عادات اجتماعی) قرار دارد (پهلوان، ۱۳۸۲: ص ۱۴). دکتر نصر «تمدن را بزرگ‌ترین واحدی می‌داند که دون کلیت ابنای بشر، انسان به آن گرایش دارد» (نصر، ۱۳۷۳: ص ۱۴). وی معتقد است تمدن عبارت از نظامی اجتماعی است که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند.

درواقع «تمدن مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی است که قابل انتقال بوده و جنبه‌های مذهبی، اخلاقی، زیباشناسی، فنی-علمی مشترک در یک جامعه یا چند جامعه مرتبط با یکدیگر را به خود می‌گیرد» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۷: ص ۱۲۱). «فرهنگ‌شناسانی مثل کلاک هون، کروبر، کلیفورد گیرتز، ریموند ویلیامز^۱ نیز تمدن را مترادف با فرهنگ و مجموعه‌ای از آداب، سنن، رسوم، باورها، ارزش‌ها، رفتار و شیوه زیستن، شکل‌های دین‌داری، نهادهای اجتماعی، اقتصاد، سیاست، حقوق، هنر، فلسفه، شعر و ادبیات و ایدئولوژی می‌دانند» (همتی، ۱۳۹۰).

از نظر ساموئل هانتینگتون^۲، تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگ و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی به‌شمار می‌آید (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ص ۴۷). وی ابراز می‌دارد: «تمدن و فرهنگ هر دو به تمامی شیوه زندگی مردمی معین توجه می‌دهند، هر دوی آن‌ها شامل ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و شیوه‌های تفکر می‌شوند که از نظر نسل‌های پی‌درپی در یک جامعه دارای اهمیتی طراز اول هستند» (پهلوان، ۱۳۸۸: ص ۴۶۶). هنری لوکاس^۳

1. Raymond Williams
2. Samuel P. Huntington
3. Henry Lee Lucas

کاربرد واژه تمدن را دیرینه‌تر از فرهنگ دانسته و مفهوم آن را با فرهنگ قرین می‌شمارد. جز آنکه دامنه و زمان فرهنگ محدودتر از تمدن است (لوکاس، ۱۳۸۲، ج ۱: ص ۲۰). تاملین^۱ نیز معتقد است تمدن حرکت است نه سکون، سفر است نه توقف، هیچ تمدن شناخته‌شده‌ای تاکنون در این سفر به هدفی که تمدن دارد واصل نشده است؛ اما احتمال دارد معدودی از مردان و زنان برجسته به آن هدف رسیده باشند (تاملین، ۱۳۸۵: ص ۴۹). هرسکوویتس^۲ معتقد است تمدن مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن، تأسیسات و نهادهای اجتماعی است که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی، طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در تمام قسمت‌های یک یا چند جامعه با یکدیگر ارتباط دارند. مانند تمدن مصر، یونان، ایران که هر کدام دارای ویژگی‌هایی است و به عوامل جغرافیایی و تاریخی و تکنیکی خاص خود بستگی دارد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ص ۴).

به عبارتی، تمدن محیط‌زیست انسانی است که شامل مجموعه عوامل، شرایط، ساختارها و سازمان‌هایی برای ارضای نیازهای انسانی است (پیروزمند، ۱۳۹۳: صص ۸۴-۸۳). آرنولد توین‌بی^۳ تمدن را چنین تعریف می‌نماید: «تلاش برای آفریدن جامعه‌ای که کل بشریت بتواند با هم‌نوایی در کنار یکدیگر و به‌منزله اعضایی از یک خانواده کامل و جامع در درون آن زندگی کنند» (توین‌بی، ۱۳۷۶: ص ۴۸). وی تمدن را حرکت می‌داند نه سکون و معتقد است همه تمدن‌های بشری نوعی تکاپوی بزرگ انسان‌ها بر پایه مناسبات انسان، برای دستیابی به نوعی حیات روحی بالاتر از سطح بشریت صرف است (نجفی، ۱۳۹۱: ص ۲۱۹). در نظر توین‌بی، تمدن‌ها نظام‌هایی پیچیده‌اند با کلیتی درهم‌تنیده که اجزایشان با یکدیگر در ارتباط بوده و عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن ضمن توجه به یک کل واحد در تناسب با هم‌اند (پهلوان، ۱۳۸۸: ص ۴۳۶). نوربرت الیاس، جامعه‌شناس آلمانی، مفهوم تمدن را با داده‌های مختلفی مانند درجه تحول تکنیک (فن)، قواعد رفتار یا آداب‌دانی، شناخت علمی، اندیشه و آیین‌های دینی مرتبط می‌داند (آشوری، ۱۳۸۲: ص ۲۵).

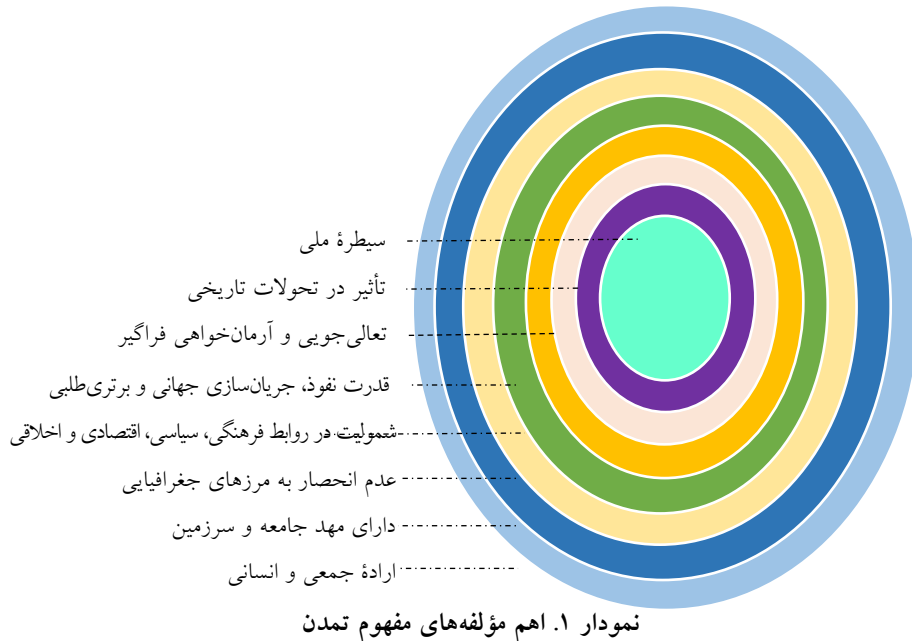
1. Tomlin
2. Herskovits
3. Arnold Joseph Toynbee

در این میان برودل^۱ اظهار می‌دارد تمدن‌ها از سطح رویدادهای تاریخ سنتی و رویدادهای میانی مانند عصر رمانتیک و انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی، فراتر می‌روند و به پدیده‌هایی توجه می‌کنند که می‌توان آن‌ها را در طول یک قرن یا بیشتر اندازه‌گیری کرد و در این سطح حرکت تاریخ آهسته است و پهنه‌های گسترده زمانی را دربر می‌گیرد؛ از این رو، تمدن‌ها نه یک اقتصاد معین و نه یک جامعه معین به حساب می‌آید؛ جزئی است که از خلال مجموعه‌ای از اقتصادها یا جامعه‌ها می‌گذرد (پهلوان، ۱۳۸۸: ص ۴۰۶)؛ از این رو، وی تمدن را برابند و حاصل جمع اندوخته‌های فرهنگی آن دانسته (همان: ص ۳۷۹) و صراحتاً فرهنگ را از اجزای تمدن می‌داند (همان: ص ۳۸۶). به عبارتی، میراثی مشترک است که بر اثر درگیری در یک فرایند مشترک طی زمانی طولانی (حتی یک یا دو هزار سال) پدید آمده و نشانگر توانایی خاصی برای تعاون و همکاری و پاسخ‌گویی مناسب است (نجفی، ۱۳۹۱: ص ۲۳۸). داوری، سیر و بسط نحوه‌ای از تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علوم و فنون مردم را تمدن می‌داند (داوری، ۱۳۸۰: ص ۷۲)؛ از این رو، برخی تمدن را بسط آگاهانه و ارادی یک تفکر در ساحت عینیت اجتماعی و عامل تحول و کمال آن اجتماع می‌دانند، به گونه‌ای که نشانه‌های این تفکر در رفتارها و نمادهای جامعه انسانی آشکار شده و بتوان از رفتارها و نمادها به سنخ آن تفکر پی برد» (طاهری و نوروزی، ۱۳۹۶: ص ۶۷).

دورکیم^۲ و موس^۳ تمدن را چنین گفته‌اند: «نوعی محیط اخلاقی که شمار معینی از ملت‌ها را دربر می‌گیرد و هر یک از فرهنگ‌های ملی فقط شکل معینی از این کل به شمار می‌روند» (پهلوان، ۱۳۸۸: ص ۴۶۶). البته دورکیم تمدن را مجموعه پدیده‌های اجتماعی می‌داند که به یک ارگانیسم خاص اجتماعی تعلق ندارد؛ این پدیده‌ها در پهنه‌ها و حوزه‌هایی می‌گسترند که از مرزهای ملی فراتر می‌روند و به همین سان، در دوران‌ها و زمان‌هایی تحول می‌یابند که از تاریخ یک جامعه خاص درمی‌گذرند (جمعی از

1. Fernand Braudel
2. David Émile Durkheim
3. Marcel Mauss

نویسندگان، ۱۳۸۸: ص ۳۷۰). پروفیسور مولانا تمدن را واژه‌ای می‌داند که تحت آن، «تغییرات کلی جوامع و فرهنگ‌ها و ملیت‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. تمدن مفهومی بالاتر از ملت‌ها، دولت‌ها و فرهنگ‌ها بوده، نکات اشتراکی، جهش، جهت و جهان‌بینی جوامع بشری را بیان می‌کند» (مولانا، ۱۳۸۲: ص ۱۴۸). برای فهم بهتر مفهوم تمدن، می‌توان با روش مجموعه‌نگر در پنج مرحله آن را واکاوی کرد: اول، نظر به لغات و اصطلاحات رایج (تعاریف انسان‌محور، فرهنگ‌محور، جامعه‌محور، تاریخ‌محور)؛ دوم، تعیین و تشخیص واژه‌های متناظر با تمدن (انسان، فرهنگ، جامعه، تاریخ)؛ سوم، تحلیل واژه‌های چندگانه مرتبط و متناظر با تمدن؛ چهارم، نقد، مقایسه و سنجش مفاهیم مرتبط با تمدن؛ پنجم، تحلیل مفهوم تمدن و ارائه‌های مهم مؤلفه‌های آن. با جمع‌بندی آن‌ها می‌توان گفت مهم مؤلفه‌های مفهوم تمدن عبارت‌اند از: ۱. سیطره فراملی؛ ۲. اراده جمعی و انسانی؛ ۳. دارای مهد جامعه و سرزمین؛ ۴. عدم انحصار به مرزهای جغرافیایی؛ ۵. شمولیت در روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی؛ ۶. قدرت نفوذ، جریان‌سازی جهانی و برتری‌طلبی؛ ۷. تعالی‌جویی و آرمان‌خواهی فراگیر؛ ۸. تأثیر در تحولات تاریخی. نمودار زیر گویای مهم مؤلفه‌های مفهومی تمدن است (حسینی، ۱۳۹۳: ص ۴۹):



بنابر آنچه گفته شد، وجه جامع اهم تعاریف ارائه شده را می توان در سه محور بیان کرد: الف) هر تمدنی دارای جامعه است؛ ب) تمام تمدن ها دارای خاستگاه عقلانی هستند؛ ج) تمدن ها دارای مجموعه نظام های اجتماعی شامل نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و نظام سیاسی هستند که مجموعه این نظام ها تمامیت یک تمدن را شکل می دهد. با ملاحظه تعاریفی که از تمدن شد، می توان این تعاریف را با محوریت فرهنگ، انسان، جامعه و تاریخ دانست که شرح تفصیلی آن ارائه شده است.

نسبت بین فرهنگ و تمدن

در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم در کشور آلمان، برای «بازجست» تاریخ و شناخت نژادها و جامعه های انسانی تلاش چشمگیری شد. نخست آرمان ها، آیین ها و رسم ها، هنرها و دانش های جامعه ها و نژادها را بررسی کردند و سیر تاریخ را بر سیر تکامل منطبق ساختند، سپس واژه «فرهنگ» را برای روشن کردن سیر تکاملی و تاریخی جامعه ها و ملت ها و امور دنیوی آنان و «تمدن» را برای پاسخ گفتن به نیازهای مادی و امور شهری به کار بردند (محمودی، ۱۳۶۸: ص ۷۳). بیشتر مردم شناسان و پژوهشگران در زمینه علوم رفتاری، فرهنگ را در حوزه حالات معنوی و پنداری و اصولاً پدیده ای یکسره «subjective» خلاصه کرده اند. مک آیور^۱ می گوید: فرهنگ معادل بیان حالات زندگی و تمدن عبارت است از شکل جامعه و نظام کنترل شرایط اجتماعی. کروبر^۲ نیز فرهنگ را به ارزش های اجتماعی و تمدن را به واقعیت های اجتماعی مرتبط می داند. تعریف علامه محمدتقی جعفری از فرهنگ و تمدن به تعریف مک آیور بسیار نزدیک است: «فرهنگ شیوه انتخاب شده برای کیفیت زندگی است که با گذشت زمان و مساعدت عوامل محیط طبیعی و پدیده های روانی و رویدادهای نافذ در حیات یک جامعه به وجود می آید؛ [اما] تمدن عبارت است از برقراری آن نظم و هماهنگی در روابط انسانی یک جامعه که تصادم ها و تزاخم های ویرانگر را منتفی ساخته، مسابقه رشد و کمال را قائم مقام آن بنماید؛ به طوری که زندگی اجتماعی

1. MacIver

2. Kroeber

افراد و گروه‌های آن جامعه موجب بروز به فعلیت رسیدن استعداد‌های سازنده آن بوده است» (قراگزلو، ۱۳۸۲: ص ۸۸).

انسان‌شناس معروف امریکایی، کروبر (۱۹۶۰-۱۸۷۶م) در این باره می‌نویسد دو اصطلاح تمدن و فرهنگ دربرگیرنده یکدیگرند و اساساً در برخی موارد با تفاوت‌های جزئی، مترادف، نه متباین و متضاد با یکدیگر به کار رفته‌اند. به باور او، هر دو اصطلاح بیانگر سطوح گوناگون و متمایز موضوعی مشابه‌اند. بدین معنی که تمدن بیانگر پیشرفت یک جامعه مرفقی است و اصطلاحی کلی‌تر و متداول‌تر در همین حوزه است. پیداست برحسب نوع کاربرد و منظور، می‌توان دو مفهوم فرهنگ و تمدن را جدا از یکدیگر یا مرتبط با هم دانست... صرف‌نظر از برخی اختلاف‌نظرها درباره جداسازی این دو از یکدیگر و محدود دانستن مفهوم فرهنگ در مقایسه با تمدن، این دو واژه بیانگر میراث جوامع مختلف است که دربرگیرنده دانش، دین، هنر، صنعت، علم، فناوری، قانون، اخلاق، آداب و رسوم و هرگونه توانایی است که قومی و ملتی در طول تاریخ به آن دست یافته و با تغییراتی به نسل‌های بعدی منتقل شده است تا پس از تحول، تکامل و تأثیرپذیری از عوامل گوناگون زمانی و مکانی، به نسل‌های بعد و تمدن‌های دیگر انتقال یابد (منشی طوسی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۹). بر این اساس، هر تمدنی دارای خاستگاه عقلانی است و می‌توان آن را فرهنگ یک تمدن دانست. در اصطلاح، وقتی یک بنای عظیم به‌عنوان اثری تمدنی ذکر می‌شود، این بنای تمدنی از یک فرهنگ نمایندگی می‌کند و نماینده مفروضات، ارزش‌ها و مفاهیم است. رابطه فرهنگ و تمدن از نظر ویژگی‌ها یکسان است. تمدن‌ها نیز تأثیر گذاشته و تأثیر می‌پذیرند؛ زیرا همزاد فرهنگ هستند و تمدن نیز زاینده فرهنگ است. به همین دلیل، در هر عصری، شاهد تمدن خاصی هستیم (ناظمی اردکانی، ۱۳۹۳).

البته گرچه واژه فرهنگ و تمدن بیشتر با هم استعمال می‌شوند و به‌طورعام به یک معنا دلالت دارند؛ اگر آن‌ها را به‌طور مفرد به کار بریم، این دو واژه از یکدیگر متفاوت‌اند (احمدی، ۱۳۹۰: ص ۴۳)؛ اما برخی مانند آرنولد توین‌بی، تاریخ‌شناس انگلیسی متوفای معاصر، پا را فراتر نهاده و فرهنگ را تمدن خوانده‌اند (فضایی، ۱۳۷۵: ص ۴). ادوارد تایلر

و گلدن وایزر^۱ مردم‌شناس شهیر انگلیسی (جان احمدی، ۱۳۹۳: ص ۴۳) و کروبر از معتقدان این نظریه هستند (منشی طوسی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۹). چنانچه تایلر فرهنگ و تمدن را به معنای وسیع آن چنین تعریف می‌نماید: «مجموعه پیچیده‌ای شامل دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و دیگر عادات و توانایی‌هایی که انسان به‌عنوان عضو جامعه آن را دارد» (Tylor, 1981: pp 1-6).

از طرفی، حالت ساده رابطه فرهنگ و تمدن این است که تمدن بخشی از فرهنگ است که به یک محصول و مصنوع تبدیل شده است. به این معنا که بخش دیدنی فرهنگ، تمدن نامیده می‌شود. «به‌طور کلی، مفهوم فرهنگ وسیع‌تر و قدیمی‌تر از تمدن است. بشر پیش از اینکه بر اثر شهرنشینی به تمدن دست یابد، فرهنگی داشته است و نشانه‌اش همین آثار هنری‌ای است که از او به‌دست آمده است و تاریخشان به چندین هزار سال پیش از شهرنشینی می‌رسد» (عیوضی، ۱۳۸۶: ص ۲۲)؛ از این‌رو، برخی فرهنگ را به مادی و غیرمادی تقسیم کرده‌اند؛ «فرهنگ مادی به مجموعه پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که محسوس و ملموس‌اند و اندازه‌گیری آن‌ها با موازین کمی و علمی ممکن است... و فرهنگ غیرمادی به موضوعات و مسائلی گفته می‌شود که ممکن نیست آن‌ها را با موازین کمی اندازه‌گیری کرد و به‌آسانی نمی‌توان آن‌ها را مقایسه و ارزیابی کرد» (همان: ص ۲۱) و از آنجاکه تمدن بیشتر جنبه مادی فرهنگ‌هاست، بخشی از فرهنگ محسوب می‌شود. بر این اساس، مالینوفسکی در یکی از مقالات خود نوشته است: «فرهنگ، کل جامعی است مشتمل بر افزار (Artefact) و کالاهای مصرفی، منشورهای قانونی (titutionalcon charts) برای گروه‌بندی‌های اجتماعی گوناگون، عقاید و پیشه‌های (craft) انسانی و معتقدات و رسوم» (همان).

در نگاه دیگری، تمدن یک نظام مادی و معنوی است که از ویژگی‌های فرهنگی عمده و مشابه چند جامعه خاص شکل گرفته و فرهنگ بیشتر خصوصیات قومی را متبلور کرده درحالی‌که تمدن فراتر از هویت‌های جمعی متعدد شکل گرفته است (حسینی، ۱۳۸۱: صص ۲۶-۲۵). بر این اساس، اگر تمدن را مجموعه آندوخته‌های مادی

1. Golden weiser

و معنوی جامعه انسانی بدانیم، در واقع فرهنگ یکی از اجزای تمدن به‌شمار می‌آید. چنانچه دوران تمدن را از شکل‌گیری هشت عنصر کار، دولت، اخلاق، دین، علم، فلسفه، ادبیات و هنر معرفی کرده است (دورانت، ۱۳۸۴، ج ۱: صص ۵-۷). همچنین، در تعریفی که از فوکوتساوا یوکیچی درباره تمدن ارائه شد، نه تنها تمدن محصور در بعد مادی آن نیست، بلکه جنبه معنوی و حقیقی تمدن که ما از آن به فرهنگ تعبیر می‌کنیم، مدنظر قرار گرفته است. شبیر بشیر ورسی نیز فرهنگ را جلوه‌ای از تمدن می‌داند و معتقد است: «واژه تمدن نه فقط شامل شیوه عمومی زندگی که فرهنگ و آداب و رسوم و اسلوب زبانی خویش را دارد، بلکه از آن مهم‌تر، شامل جهان‌بینی، یعنی برداشت ما از عالم نیز است. به‌طور یقین، این تعریف دربردارنده طرز تفکر ما درباره جهان، یعنی شیوه تفکر ماست. فرهنگ به ارزش‌هایی اطلاق می‌شود که در شیوه زندگی و تجلیات عملی آن‌ها منعکس است. هر تمدنی نه تنها فرهنگ خاص خود را دارد، بلکه بر پایه زبان، شیوه‌ای برای بیان جهان‌بینی‌اش می‌یابد. مثلاً تمدن غرب از خط لاتین استفاده می‌کند؛ در حالی که تمدن اسلامی خط عربی را به‌کار می‌برد. هندوئیسم - اگر بتوان آن را تمدن نامید - از زبان سانسکریت بهره می‌جوید (بشیرورسی، ۱۳۷۷: ص ۲۱۰). آلفرد وبر، جامعه‌شناس آلمانی نیز فرهنگ را از جمله فرآورده‌های هنری و مذهبی، فلسفی، آداب و رسوم و اعتقادات یک جامعه می‌داند (جان احمدی، ۱۳۹۳: ص ۴۳). در بیان نسبت میان فرهنگ و تمدن، علاوه بر دیدگاه‌های پیش‌گفته، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که خود دارای وجوه ذیل است (همان: ص ۴۴): الف) تمدن نهاد پیچیده حکومتی است؛ ب) تمدن متشکل از نهادهای دینی و اخلاقی است؛ ج) برخلاف فرهنگ که با ارزش‌های اجتماعی رابطه دارد، تمدن تنها با واقعیت‌های اجتماعی سروکار دارد؛ د) برخی مانند مک ایور معتقدند فرهنگ ما چیزی است که ما هستیم (ایدئولوژی) و تمدن چیزی است که آن را به‌کار (ساختار جامعه) می‌بریم؛ ه) تمدن همچون فرهنگ، اهمیتی اساسی نیافته و به‌گونه‌ای بسیار کلی از واقعیت تهی است و می‌تواند از جامعه‌ای به جامعه دیگر منتقل شود بدون آنکه در فرهنگ جامعه موردنظر پیشینه‌ای داشته باشد.

در این راستا، رهبر معظم انقلاب تمدن را بخش سخت‌افزاری فرهنگ دانسته و فرهنگ را هم بخش نرم‌افزاری تمدن می‌داند؛ به هر حیث، تمدن بعد عینی، علمی و

مادی فرهنگ بوده و ناظر به رفع نیازهای مادی به همراه وضع مکتوب قوانین است؛ اما فرهنگ بعد ذهنی، فکری و معنوی تمدن بوده و ناظر به رفع نیازهای معنوی و شامل مجموعه شایسته‌ها و ناشایسته‌هاست. تمدن نسبت به فرهنگ لایه سخت محسوب می‌شود؛ یعنی تمدن، تجسم فرهنگ است، نمود عینی و تجلی فرهنگ است.^۱ گرچه تمامی مفاهیم، نظریه‌ها، شناخت‌ها و اندیشه‌هایی که بافت مذاهب، علوم، هنرها و فنون را تشکیل می‌دهد در حوزه فرهنگ واقع می‌شود؛ اما آنچه به تمدن تعلق می‌گیرد عبارت است از جلوه مشخص یا تحقق دانش‌های گوناگونی که بر اثر فرهنگ کسب شده است (پهلوان، ۱۳۸۲: ص ۱۵). از این رو، فصل مشترک فرهنگ و تمدن ظهور و بروز خواص آن در ظرف اجتماع است و اصولاً مظهر تمایلات فکر اجتماعی بشر در صحنه‌های مختلف فعالیت‌های او بوده است (اظرف، ۱۳۴۱: ص ۳۳).

همه تمدن‌ها قائم به فرهنگ بوده‌اند. البته فرهنگ جدید بشر جدید را بیشتر به سمت عمل و تصرف در دنیا، یعنی به ساختن و نظام‌دادن و سیستم بخشیدن رانده است؛ در حالی که در قدیم، فرهنگ، تهذیب و تزکیه و تصفیه باطن مردم بوده است (داوری، ۱۳۶۸: ص ۵). به هر حال می‌توان ادعا کرد نسبت فرهنگ به تمدن، نسبت روح و جان به جسم بوده و تمدن همان بعد عینی و مادی فرهنگ است و اگر فرهنگ را از تمدنی بگیریم، چیزی جز یک کالبد بی‌جان باقی نمی‌ماند. چنانچه استاد مطهری اظهار می‌دارد تمدن به هیچ قومی اختصاص ندارد ولی فرهنگ هر ملتی، همان روح آن ملت است... جامعه خود یک روح دارد، روحش همان فرهنگش است و هر ملتی مادامی که فرهنگش باقی باشد، باقی است و اگر فرهنگش از بین برود، او دیگر از بین رفته است و این است که می‌گویند برای اینکه ملتی را از بین ببرند اول فرهنگش را از او می‌گیرند. فرهنگش را که از او بگیرند، روحش را از او گرفته‌اند. وقتی روحش را از او بگیرند، دیگر مرده است. یک لاشه بیشتر نیست و دیگر نمی‌تواند باقی بماند» (مطهری، ۱۳۶۸ الف: ص ۵۴). در دیدگاه نیکولا ریرخ، مفهوم فرهنگ با روح متناسب است، زیرا فرهنگ، تجسم اجتماعی و تاریخی روحی است که در اشکال مختلف و گوناگون جلوه‌گر شده است؛ مثل تعالیم

۱. مصاحبه با استاد پیروزمند در «میزگرد بررسی نسبت بین فرهنگ و تمدن»، ۱۳۹۱.

دینی و معنوی و هنر و فلسفه و علم...؛ اما تمدن متناسب با بعد مادی است و در واقع، تجسم اجتماعی و تاریخی ماده‌ای است که به شکل ابزار و وسایل تجلی پیدا کرده است. پس به نظر ریرخ، رابطه فرهنگ و تمدن یک رابطه جوهری است و تمدن جسدی است که روح آن فرهنگ است. به همین دلیل، ارزش‌های فرهنگی جلوه در دستاوردهای تمدن و رفتارهایی دارند که درازای آن انجام می‌شوند (رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بیروت، ۱۳۸۲: ص ۲۷). از این‌روست که تمدن‌های مختلف می‌توانند با فرهنگ واحدی موجودیت پیدا کنند؛ نکته مهم در این بحث اینکه اصولاً با پیدایش تمدن نوین، فرهنگ متناسب با آن نیز به تدریج استقرار می‌یابد؛ اما زوال تمدن کهن و پیدایی تمدنی نو به مفهوم از بین رفتن اثرات فرهنگی تمدن زوال یافته نیست. مردمانی که هنوز با آثار فرهنگ کهن زندگی می‌کنند و تأثیرات جدی آن در بطن جان و ذهنشان به جا مانده است در مواجهه با تمدن و فرهنگ جدید دچار تضاد می‌شوند. از یک طرف، واقعیت‌های زندگی آن‌ها متأثر از فرایند و ضرورت تمدن جدید می‌شود و از طرف دیگر، چون باورها و ارزش‌های فطری آنان با ارزش‌ها، معیارها و باورهای تمدن جدید سازگاری ندارد و در تضاد است. پس این تضاد، سرچشمه بسیاری از بحران‌های روحی و اجتماعی این جوامع خواهد شد و تردیدی نیست تا زمانی که این تضاد به صورتی اساسی و ریشه‌ای حل نشود، بحران همچنان پابرجاست (بنی‌سلیم، ۱۳۸۷: ص ۱۰). تمدن عاملی است که مشروعیت خویش را از گسترده‌ترین ساخت هویت فرهنگی تشکیل می‌دهد؛ از این‌رو، فرهنگ توسط ابزارهای هویت‌ساز خود حوزه‌های تمدنی را به وجود می‌آورد. بر این اساس، می‌توان گفت فرهنگ بدون تمدن ممکن است، ولی تمدن بدون فرهنگ ممکن نیست. به هر حیث، فرهنگ شالوده تشکیل تمدن است و تمدن وسیله غنای فرهنگ و این هر دو نیز البته بی‌تعاملات درونی و بیرونی هرگز به کمال نمی‌گرایند. تمدن محصول فرهنگ است و فرهنگ، خالق، و مخلوق تمدن و به آن معنی است که میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به لحاظ درونی و بیرونی، مناسبات و ارتباطات متقابل و ریشه‌داری وجود دارد. این مناسبات نیز که عمدتاً وجه اجتماعی دارد، جز به یاری علم جامعه‌شناسی تن به تحلیلی عمیق نمی‌سپارد (محمدی اصل، ۱۳۷۹: ص ۴۲). تمدن‌ها ساخته فرهنگ‌ها هستند ولی بر فرهنگ هم اثر می‌گذارند؛ این‌طور نیست که فقط

تأثیر بپذیرند.... لایه بیرونی فرهنگ را می‌توان تمدن نامید که مجموعه‌ای از دست‌ساخت‌های انسان است که بخش ظاهری و عینی فرهنگ را به ما نشان می‌دهد (ناظمی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۱)؛ بنابراین، تمدن همان نظام دست‌سازهای برآمده از فرهنگ است که مبین ابعاد مادی و عینی فرهنگ‌هاست که در پی رفع نیازهای اساسی انسان‌ها در جوامع به شکل متوازن آن است.

مقام معظم رهبری نیز درباره تمایز فرهنگ و تمدن می‌فرمایند: «منظور ما از فرهنگ، عقاید و اخلاق است... مسائلی فرهنگی و تمدن با هم آمیخته است، حتی یک پدیده از جهتی مربوط به تمدن و از جهتی مربوط به فرهنگ است. اگر شکل ظاهری و جهات محسوس آن را حساب کنیم، بعد تمدنی است و اگر جهات معنایی آن را در نظر بگیریم، آن بار معنایی که دربردارد و حکایت از باور یا ارزش خاصی می‌کند، با فرهنگ جامعه ارتباط دارد» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع، به نقل از خنیفر و موسوی، ۱۳۹۰: ص ۴۶).

استاد مطهری اختراعات را مربوط به تمدن و معنویات را برخاسته از فرهنگ می‌داند؛ اما بر این باور است که بشر بدون اخلاق و معنویت هرگز در کارهای دیگر خود موفق نخواهد بود (مطهری، ۱۳۶۸: ص ۲۲)؛ از این رو، می‌توان برای فرهنگ، هویتی مستقل از تمدن باور داشت و فرهنگ را غیر از تمدن دانست. دو پدیده جدای از هم و با این حال، دو پیوند با هم. به عبارت دیگر، آنگاه که علم، دین، هنر و اخلاق و غیره در مرحله ذهن و معرفت مطرح می‌شوند، به آن‌ها فرهنگ گفته می‌شود؛ ولی آنگاه که به صورت خط، کتاب، صنعت، بناهای تاریخی، معابد و مساجد، مجسمه و غیره آشکار شدند، به آن‌ها تمدن اطلاق می‌شود. پس فرهنگ تجلی استعدادهای فطری است، چنان‌که تمدن نمودهای خارجی و عینی فرهنگ جامعه محسوب می‌شود (ایزدینا، ۱۳۷۸: ص ۱۰۶). در این میان، کسانی که فرهنگ را در برابر تمدن به کار برده‌اند، به بعد عقلانی در تمدن‌ها نظر داشته‌اند. این اصول عقلی موجود در تمدن‌ها، ناظر به هدف از زندگی و معنایی است که در ذهنیت جمعی درباره زندگی نقش بسته است. مسائلی مانند دولت، قدرت و مشروعیت در سیاست، و مقولاتی مانند انسان، دین، جامعه و زندگی، در ساحت فرهنگ و اجتماع و بالأخره مسائلی مانند کار، طبیعت و ثروت در عرصه اقتصاد و همین‌طور تکالیف یا حقوقی که برای انسان در حوزه حقوق تعریف می‌شود و هر تمدنی دارای مجموعه نظام‌های

اجتماعی، همچون نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و همین‌طور نظام سیاسی است و اساساً همین نظام‌ها هستند که تمامیت یک تمدن را تشکیل می‌دهند (فوزی و صنم‌زاده، ۱۳۹۱: ص ۱۴).

محصولاتی که نیازی را پاسخ می‌دهند محصولات تمدنی هستند و حتی سبک‌هایی که بشر تولید می‌کند مانند سبک معماری، سبک کسب و کار و سبک پوشش، سبک تمدنی هستند؛ چراکه از جهت عینی و ملموس بدان توجه کرده‌ایم (ناظمی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۱)؛ بنابراین، در تمایز میان فرهنگ و تمدن می‌توان گفت: الف) تمدن بیشتر جنبه علمی، عینی، فنی و اطلاعاتی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه ذهنی و معنوی؛ ب) تمدن بیشتر جنبه اجتماعی و فرهنگ بیشتر جنبه فردی دارد. تمدن تأمین‌کننده پیشرفت انسان و هیئت اجتماع است؛ حال آنکه فرهنگ به‌جز این، ناظر به تکامل فردی نیز است؛ ج) تمدن انباشت‌پذیر و بازگشت‌ناپذیر است؛ اما اجزای فرهنگ بسیار دگرگونی‌پذیر و فزونی‌ناپذیرند (جان‌احمدی، ۱۳۸۸: صص ۴۳-۴۲)؛ د) فرهنگ کمیت‌پذیر نیست و نمی‌توان برتری یک فرهنگ را نسبت به فرهنگ‌های دیگر به‌راحتی ثابت کرد؛ زیرا فرهنگ بیشتر جنبه‌های ذهنی و معنوی را دربر می‌گیرد؛ اما تمدن جنبه‌های مادی حیات را شامل می‌شود؛ بنابراین، کمیت‌پذیر و قابل مقایسه و دارای بار ارزشی است. چنان‌که ابزار، فنون و دستاوردهای دیگر مادی، قابل اندازه‌گیری و سنجش‌اند؛ ه) فرهنگ وابسته به یک جامعه یا گروه معین است مانند فرهنگ ایران، فرهنگ هند و غیره؛ اما مفهوم تمدن می‌تواند شامل چند جامعه شود (نوری مطلق، ۱۳۸۹: ص ۱۲۹). از این‌رو، می‌توان گفت فرهنگ یادآور پیشرفت‌های فردی همه افراد یک ملت است؛ اما تمدن، پیشرفت‌های جمعی کلیت یک ملت از گذشته تاکنون است. تمدن گسترده‌ترین واحد تحلیل و دسته‌بندی فرهنگی و هویتی جوامع انسانی است. تمدن واحدی عام برای تحلیل یک اجتماع است که علاوه بر توجه به ابعاد مادی زندگی بشری، به ابعاد روحی و معنوی آن نیز توجه دارد؛ یعنی هم خانه‌ای که می‌سازیم مورد توجه است و هم احساس، اندیشه، هنر و نگرش دینی‌ای که در پشت ساخت خانه نهفته است (خنیفر و موسوی، ۱۳۹۰: ص ۹۷).

یافته‌های تحقیق

مطابق بررسی توصیفی-تحلیلی انجام‌شده از فرهنگ، جدول زیر نمایانگر دسته‌بندی درباره مفهوم فرهنگ با رویکردهای سه‌گانه ماهیت‌محور، کارکردمحور و خصوصیت‌محور است:

جدول ۱. دسته‌بندی مفهومی از فرهنگ

محور تعریف	ویژگی مفهومی	اندیشمند
ماهیت محور رویکرد	مجموعه پیچیده‌ای شامل دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و دیگر عادات و توانایی‌های انسان	تایلر
	مجموعه باورها، رسوم، کرد و کارها و نظام دینی و اجتماعی	دیکسون
	مجموعه باورها، ارزش‌ها، رفتارها و شیوه‌های زندگی	هرسکوتیس
	اندیشه‌ها، ارزش‌ها، عادات و رفتار برآمده از واکنش‌های آموخته	کروبر
	آداب و رسوم، فضایل اخلاقی و دین، احکام خوب و بد و گنجینه‌ای از آفرینندگی بشر	کلاکھون و کلی
ماهیت محور رویکرد کارکرد محور	مجموعه فراورده‌ها و کرد و کارها، نظام دینی و اجتماعی	دیکسون
	مجموعه تمامی کرد و کارهای شکل گرفته و آموخته‌شده در جامعه	هیلر
	کلیت هم‌تافته از کاربردها، سازمان‌ها، مهارت‌ها و وسایل مادی جهت رفع نیازها	پانونسو
	ارتقای همکاری‌ها، بهبود فرایند تصمیم‌گیری، ارتقای سطح کنترل، بهبود روابط کاری، ارتقای تعهد سازمانی، ترغیب به ادراک مشترک و توجیه رفتار	آلداک و کوزوهارا
ماهیت محور رویکرد خصوصیت محور	واکنش‌های فردی در برابر نفوذ گروه‌های هم‌زیست خود	بوس
	الگویی رفتاری به‌ارث‌رسیده بدون دخالت ژن‌های زیستانی	پارسونز
	مجموعه فراداد اجتماعی، عادات آدمی همچون هم‌وندی حاصل شده از جامعه	لووی
	کلیت درهم‌تنیده از رفتار بشر قابل آموختن از نسلی به نسل دیگر	مید

با توجه به تعاریف مختلفی که توسط اندیشمندان از فرهنگ ملاحظه شد، می‌توان گفت: «فرهنگ پذیرش‌های هنجاریافته اجتماعی مبتنی بر نظام ذهنی (بینش‌ها و باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، هنجارها) و جهت‌دهنده نظام عینی (رفتارها، آداب و رسوم، نمادها و مصنوعات) است که مناسبات جامعه را در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و هنر شکل می‌دهد. این تعریف بر جنبه ذهنی و معنوی فرهنگ تأکید دارد و سازنده بعد عینی و جهت‌ده به آن تلقی می‌گردد».

چنانچه ملاحظه شد، صاحب‌نظران علوم اجتماعی و فلسفی درباره معنای اصطلاحی تمدن دیدگاه‌های گوناگونی ابراز داشته‌اند و همین مسئله، پاسخ به «چیستی تمدن» را دشوار می‌کند. در این راستا، با توجه به تعاریف ارائه‌شده از مفهوم تمدن، رویکردهای کلی ذیل را می‌توان برای تبیین مفهومی تمدن لحاظ کرد: رویکرد فرهنگ‌محور، رویکرد انسان‌محور، رویکرد تاریخ‌محور و رویکرد جامعه‌محور. جدول زیر گویای دسته‌بندی مفهومی از رویکردهای پیش‌گفته از تعاریف تمدن است:

جدول ۲. دسته‌بندی مفهومی از تعاریف تمدن

نام اندیشمند	ویژگی مفهومی	محور تعریف
تایلور	ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات، هنرها، اخلاق، قوانین، آداب و رسوم، عادات انسان در جامعه	فرهنگ‌محور
کانت	ایده اخلاقیات بخشی از فرهنگ و جنبه بیرونی آن در قلمرو تمدن	
کلاک هون، کروبر، کلیفورد گیرتز، ریموند ویلیامز	مجموعه‌ای از آداب، سنن، رسوم، باورها، ارزش‌ها، رفتار و شیوه زیستن	
هانتینگتون	بالاترین گروه‌بندی فرهنگ و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی	
اشپنگلر	مرحله واپسین، سنگواره‌ای و بی‌آفرینش و یا روزگار پیری و افسردگی فرهنگ‌های یکتا و آبستن سرنوشت	
شریعتی	برابر با فرهنگ و به معنای مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی یک جامعه	
هنری لوکاس	مترادف با فرهنگ ولی دامنه و زمان فرهنگ محدودتر از تمدن	

داوری	سیر و بسط نحوه‌ای از تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علوم و فنون مردم	
یوکیچی	افزایش آنچه انسان مصرف می‌کند، رفاه در زمینه ضرورت‌های روزانه، یعنی پالایش معرفت و پرورش فضیلت	انسان محور
دورکیم و مولس	محیط اخلاقی دربردارنده شمار معینی از ملت‌ها	
تاملین	تمدن حرکت است نه سکون، سفر است نه توقف	
توین‌بی	نوعی تکاپوی بزرگ انسان‌ها بر پایه مناسبات انسان است برای دستیابی به نوعی حیات روحی بالاتر از سطح بشریت صرف	
پیروزمند	محیط زیست انسانی شامل مجموعه عوامل و ساختارها برای ارضای نیاز انسان‌ها	جامعه محور
ابن‌خلدون	عمران بدوی و عمران حضری	
استاد مطهری	مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی قابل انتقال	
علامه جعفری	تشکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه	
وبر	کارکردهای عینی، فنی و اطلاعاتی جامعه	
ویل دورانت	مجموعه بزرگی از نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و غیره	
دورکیم	پدیده‌های اجتماعی بدون تعلق به یک ارگانیسم خاص اجتماعی	
هرسکو تیس	تأسیسات و نهادهای اجتماعی تعالی یافته در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی	
توین‌بی	آفریدن جامعه‌ای با هم‌نوایی به منزله اعضای یک خانواده کامل	
تافلر	شیوه‌ای از زندگی است با نظامی ویژه مانند کشاورزی، صنعت و دانش جهت تولید ثروت	
برودل	تمدن‌ها جزئی از خلال مجموعه‌ای از اقتصادها یا جامعه‌ها، نه یک اقتصاد معین و نه یک جامعه معین	تاریخ محور
مولانا	ظرف مطالعه تغییرات کلی جوامع و فرهنگ‌ها و ملیت‌ها و مفهومی بالاتر از ملت‌ها، دولت‌ها و فرهنگ‌ها	
نجفی	میراثی مشترک، پدیدآمده بر اثر درگیری در یک فرایند مشترک طی زمانی طولانی	

بنابراین، با جمع‌بندی تعاریف ارائه‌شده از تمدن می‌توان گفت: «تمدن، ظهور و بروز جنبه‌ی مادی و عینی جوامع است که ریشه در فرهنگ آن دارد و با خاستگاهی عقلانی در عرصه‌ی نظام‌های اجتماعی شامل نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر خرده‌نظام‌ها بروز کرده و براساس نظام مقبول، جهت رسیدن به مطلوب‌هاست».

این تعریف مشخص می‌کند تمدن پیکری متمایز از فرهنگ نیست، بلکه نتیجه‌ی فرهنگ در لایه‌ی تمدنی آن محقق می‌شود؛ با این وصف که متعلق تمدن، تجلی یا تحقق باورها، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و دانش‌هایی است که بر اثر فرهنگ حاصل شده است؛ به عبارت دیگر، در نظام‌های به‌وجودآمده از تمدن، منشأ ایجاد، فرهنگ است و بدون فرهنگ، تصور تمدن ممکن نیست.

براساس تبیین صورت‌گرفته در تحقیق، وجوه اشتراک و تمایز بین فرهنگ و تمدن در نظریات اندیشمندان مطابق جدول زیر قابل مشاهده است:

جدول ۳. نقاط تمایز و اشتراک مفهوم فرهنگ و تمدن

وجوه اشتراک فرهنگ با تمدن	وجوه تمایز فرهنگ با تمدن
- مبین باورها، عقاید، ارزش‌ها، گرایش‌ها، نمادها و رفتارها - مبین آداب، رسوم، سنت‌ها و عادات اجتماعی - مبین دانش‌ها، اخلاق، قوانین و توانایی‌های اجتماعی - پاسخگوی نیازهای اجتماعی - مبین پیشرفت‌های اجتماعی - ظهور و بروز اجتماعی - تاریخ‌بنیان و انتقال‌پذیر	- فرهنگ جهت تبیین سیر تکاملی و تاریخی جوامع و تمدن جهت پاسخگویی نیازهای مادی - فرهنگ مبتنی بر نظام ذهنی و تأکید تمدن بر نظام عینی - فرهنگ مبین ارزش‌های اجتماعی و تمدن مبین واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگ مبین کیفیت زندگی و تمدن ضامن برقراری نظام‌های اجتماعی - فرهنگ دگرگونی‌پذیر، کمیت‌ناپذیر، فزونی‌ناپذیر و تمدن انباشت‌پذیر، کمیت‌پذیر - فرهنگ مربوط به یک جامعه و تمدن مربوط به جوامع - فرهنگ مبین پیشرفت‌های فردی همه‌ی افراد یک ملت و تمدن مبین پیشرفت‌های جمعی کلیت یک ملت از گذشته تاکنون

همچنین، در بررسی نسبت و روابط میان فرهنگ و تمدن با توجه به دیدگاه‌های ارائه‌شده، دسته‌بندی مفهومی زیر را می‌توان ارائه کرد:

جدول ۴. نسبت میان مفاهیم فرهنگ و تمدن

ردیف	نسبت بین فرهنگ و تمدن	ویژگی	اندیشمندان
۱	انطباق مفهوم فرهنگ و تمدن با یکدیگر	فرهنگ و تمدن مبین میراث جوامع مختلف با محتوای دانش، دین، اخلاق، هنر، صنعت، علم، فناوری، قانون، اخلاق، آداب و رسوم، عادات، توانایی‌ها	تایلر کلاک هون کروبر کلیفورد گیرتز ریموند ویلیامز توین‌بی هنری لوکاس وایزر
۲	فرهنگ شامل تمدن است.	فرهنگ مبین ابعاد مادی و غیرمادی	مالینوفسکی
۳	تمدن شامل فرهنگ است.	تمدن مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی جامعه انسانی	دورانت وبر مولانا برودل هنری لوکاس یوکیچی ورسی
۴	تمدن وجه مادی فرهنگ است.	تمدن مبین بعد عینی، علمی و مادی فرهنگ و ناظر به رفع نیازهای مادی به همراه وضع قوانین	دورانت دورکیم تافلر وبر برودل

بنابر آنچه از نظر گذشت، چنانچه در نظریات علوم اجتماعی مشهود است، در دوران مختلف، از یک مفهوم ممکن است تلقی‌های متفاوتی صورت پذیرد و مفاهیم فرهنگ و تمدن نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ از این رو، تقدم زمانی وقوع فرهنگ بر

تمدن، چنانچه برخی محققان بدان اشاره داشتند، سبب فراگیر بودن فرهنگ بر تمدن در این زمان نخواهد بود و مفهوم امروزی تمدن بر غلبه معنایی و محتوایی (ذهنی و عینی) بر مفهوم فرهنگ دلالت دارد؛ چراکه فرهنگ ممکن است منجر به تمدن مرتبط با آن نشود؛ اما هرگاه تمدنی یافت شد، علاوه بر ظهور نظام‌های برآمده از آن، لایه‌های فرهنگی مربوطه (بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و هنجارها) را نیز در خود جای داده است و شامل فرهنگ هم شده است؛ از این رو، از این منظر، دایره تمدن وسیع‌تر از فرهنگ است. از طرف دیگر، با عنایت به تبیینی که از وجوه تمایز فرهنگ با تمدن صورت پذیرفت، فرهنگ ممکن است تنها مربوط به بخشی از جامعه باشد؛ اما تمدن فراگیر بوده و شامل جوامع گوناگون می‌شود؛ از این رو، فراگیری عرصه تمدن بر فرهنگ مبین نسبت صحیحی از رابطه فرهنگ و تمدن خواهد بود. البته باید توجه داشت چنانچه در تبیین روابط متقابل فرهنگ و تمدن تأکید بر بعد مادی فرهنگ به‌عنوان تمدن شده، این معنا سبب سلب شمولیت تمدن بر فرهنگ نخواهد بود. یعنی در عین اینکه تمدن گسترده‌تر از فرهنگ است، تبلور تمدن در نظام‌های عینی برآمده از فرهنگ نیز قابل فرض است؛ از این رو، چنانچه ملاحظه شد، برخی اندیشمندان علاوه بر تأکید بر بعد عینی فرهنگ به‌عنوان تمدن، آن را شامل فرهنگ هم دانسته‌اند.

نتیجه‌گیری

ارتباط مفهومی و اصطلاحی بسیار نزدیک دو واژه فرهنگ و تمدن از منظر اندیشمندان در این حوزه غیر قابل انکار است. گرچه برخی اندیشمندان فرهنگ و تمدن را مترادف و حتی یکی و برخی آن دو را شامل یکدیگر فرض کرده‌اند؛ اما باید اذعان داشت که هریک از واژگان فرهنگ و تمدن بار معنایی خاصی را در خود جای داده‌اند. فرهنگ عنوان روح و جان تمدن در بردارنده نظام ذهنی شامل بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارها همچین، سازنده و جهت‌بخش به نظام عینی شامل رفتارها، نمادها و مصنوعات است و ظهور و بروز آن در تمدن در نظام‌های اجتماعی شامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رخ می‌دهد؛ از این رو، تمدن نه فقط شامل شیوه عمومی زندگی که فرهنگ و آداب و رسوم و اسلوب زبانی خویش می‌شود، بلکه از آن مهم‌تر شامل

جهان‌بینی، یعنی برداشت ما از عالم بوده و دارای خاستگاه عقلانی است و می‌توان آن را فرهنگ یک تمدن دانست و البته نوعی نظم ویژه‌ای است که بر مجموع نهادهای اجتماعی با توجه به شرایط جغرافیایی سایه افکننده است که موجب رشد و پیشرفت همه‌جانبه می‌شود و در عین تأکید بر جنبه مادی فرهنگ، وجه تجسم و تجلی فرهنگ است و دربردارنده روابط منظم انسان‌ها با یکدیگر براساس نظام مقبول، جهت رسیدن به مطلوب‌هاست. فرهنگ نیز در این منظر عبارت از معنا و باطن دانش‌ها، سنت‌ها و آیین، آداب و رسوم، قوانین، فناوری و مانند آن است؛ به عبارت دیگر، فرهنگ بیشتر مبین جنبه ذهنی و معنوی و تمدن تأکید بر جنبه عینی، علمی و مادی حیات اجتماعی است؛ از این رو، فرهنگ برخلاف تمدن کمیّت‌پذیر نیست. بنابراین، نسبت فرهنگ به تمدن نسبت روح و جان به جسم است و اگر فرهنگ را از تمدنی بگیریم، چیزی جز یک کالبد بی‌جان باقی نمی‌ماند؛ درواقع، فرهنگ و تمدن هر دو مبین باورها، عقاید، ارزش‌ها، گرایش‌ها، نمادها و رفتارها، آداب، رسوم، سنت‌ها و پاسخگوی نیازهای اجتماعی هستند؛ اما فرهنگ مبین کیفیت زندگی و تمدن ضامن برقراری نظام‌های اجتماعی برآمده از آن است. بر این اساس، فرهنگ عامل جهت‌بخش و سازنده ابعاد عینی در نظام‌های اجتماعی بوده و تمدن ریشه در فرهنگ دارد که بدون آن امکان تحقق نخواهد یافت و از آنجاکه تمدن صورت و ظاهر فرهنگ است و لایه‌های معنوی فرهنگ را نیز در خود جای داده و از طرفی، به لحاظ مفهومی دارای سیطره غیروابسته به مرزهای جغرافیایی است، دایره تمدن گسترده‌تر از فرهنگ خواهد بود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد فولادوند.
۲. آسیایی، محمد. ۱۳۸۸. «فناوری، فرهنگ و تمدن». نامه پژوهش فرهنگی. شماره ۸، صص ۶۱-۹۴.
۳. آشوری، داریوش. ۱۳۸۱. تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ. تهران: آگاه. چاپ دوم.
۴. _____ ۱۳۸۲. فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن). تهران: قطره. چاپ دوم.
۵. آموزگار، ژاله. ۱۳۸۹. «گفتارهایی درباره فرهنگ و تمدن». مجله جهان کتاب. شماره ۲۵۷، ۲۵۶ و ۲۵۵.
۶. امام خمینی، سید روح‌الله. ۱۳۸۵. صحیفه امام. جلد ۳ و ۶. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی *.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. ۱۴۰۸ه. مقدمه ابن خلدون. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۸. _____ ۱۳۷۵. مقدمه. جلد ۸. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. ابراهیم‌نژاد، محمدرضا؛ پورعباس، محمد. ۱۳۹۶. «واکاوی مفهوم "تمدن نوین اسلامی" با رویکرد معناشناختی». پژوهش‌های سیاست اسلامی. شماره ۱. صص ۳۶-۱۳.
۱۰. احمدی، محمدمهدی. ۱۳۹۰. «تعاملات فرهنگی ایران و اسلام». مجله روابط فرهنگی. شماره ۳. صص ۵۳-۴۰.
۱۱. اسدی، علی. ۱۳۸۹. مواجهه آیات و روایات با جنبه‌های منفی فرهنگ‌پذیری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *.
۱۲. اظرف، دیوان محمد. ۱۳۴۱. «وجه مشترک فرهنگ و تمدن». مجله هلال. شماره ۴۰. صص ۳۸-۳۳.
۱۳. انوری، حسن. ۱۳۸۲. فرهنگ فشرده سخن. جلد ۲. تهران: سخن.
۱۴. ایزدپناه، عباس. ۱۳۷۸. «مقدمه‌ای بر مبانی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی». پژوهشنامه انقلاب اسلامی (دانشگاه اصفهان). شماره ۲. صص ۱۲۵-۱۰۵.
۱۵. بشیرورسی، شبیر. ۱۳۷۷. «جنبه‌های فرهنگی و معنوی گفت‌وگوی میان تمدن اسلامی و تمدن غرب». چستی گفت‌وگوی تمدن‌ها. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۱۶. بنی‌سلیم، محمد. ۱۳۸۷. «جلوه‌های پیوستگی در تمدن و فرهنگ ایران». *مجله فقه و تاریخ تمدن*. شماره ۱۵. صص ۳۱-۹.
۱۷. پژوهنده، محمدحسین. ۱۳۷۴. «بازشناسی فرهنگ: مفهوم فرهنگ از دیدگاه متفکران». *مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی*. شماره ۲. صص ۹۴-۶۵.
۱۸. پهلوان، چنگیز. ۱۳۸۲. *فرهنگ‌شناسی*. تهران: نشر قطره. چاپ دوم.
۱۹. _____ ۱۳۸۸. *فرهنگ و تمدن*. تهران: نی.
۲۰. پوردوود، ابراهیم. ۱۳۲۶. *فرهنگ ایران باستان*. تهران: بی‌نا.
۲۱. پیروزمند، علیرضا. ۱۳۹۳. *مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی*. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۲۲. تافلر، الوین؛ تافلر، هایدی. ۱۳۷۶. *به سوی تمدن جدید*. ترجمه محمدرضا جعفری. تهران: سیمرغ.
۲۳. تاملین، فردریک. ۱۳۸۵. *گزیده آثار توین‌بی*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: امیرکبیر. چاپ دوم.
۲۴. توین‌بی، آرنولد. ۱۳۷۶. *بررسی تاریخ تمدن*. ترجمه محمدحسن آریا. تهران: امیرکبیر.
۲۵. جان‌احمدی، فاطمه. ۱۳۹۳. *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*. قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها (معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی). انتشارات معارف.
۲۶. جعفری، محمدتقی. ۱۳۷۵. *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. جمعی از نویسندگان (کرمی قهی، محمدتقی، بابایی، حبیب‌الله، رهدار، احمد و خراسانی، رضا). ۱۳۸۸. *جستاری نظری در باب تمدن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۸. جهان‌بین، فرزاد؛ معینی‌پور، مسعود. ۱۳۹۳. «فرایند تحقق تمدن اسلامی از منظر آیت‌الله خامنه‌ای». *مجله مطالعات انقلاب اسلامی*. شماره ۳۹. صص ۶۶-۲۹.
۲۹. حسینی، سید محمدعارف. ۱۳۸۱. *رویارویی تمدن اسلامی و مدرنیته*. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۳۰. حسینی، سیدحسین. ۱۳۹۳. «روش تحلیل مؤلفه‌های مفهومی تمدن». *حکمت معاصر*. سال پنجم. شماره ۲. صص ۴۵-۲۱.
۳۱. خلیلی شورینی، سیاوش. ۱۳۹۲. *روش‌های پژوهش آمیخته (با تأکید بر بومی‌سازی)*. چاپ سوم. تهران: یادواره کتاب.
۳۲. خنیفر، حسین؛ موسوی، زینب سادات. ۱۳۹۰. «بایسته‌های دانشگاه فرهنگ‌ساز در هزاره

- سوم (مطالعه موردی: جامعه اسلامی در عرصه جهانی)، «مجله مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی». شماره ۴۶.
۳۳. خامنه‌ای، سید علی. پایگاه اطلاع رسانی معظم له قابل دسترس در سایت www.khamenei.ir.
۳۴. خانی مقدم، مهیار. ۱۳۹۴. «شاخصه‌های مبنایی برای ترسیم راهبردهای تحقق فرهنگ و تمدن زمینه‌ساز». پژوهش‌های مهدوی، شماره ۱۳. صص ۲۹-۴۵.
۳۵. داورى، رضا. ۱۳۶۸. «فرهنگ، جان تمدن». مجله سوره اندیشه. شماره ۱۱. صص ۱۱۹-۱۲۲.
۳۶. _____ ۱۳۸۰. اوتویی و عصر تجدد. تهران: ساقی.
۳۷. دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷. لغت‌نامه دهخدا. جلد ۱۱. تهران: دانشگاه تهران. چاپ دوم.
۳۸. دورانت، ویل؛ دورانت، آریل. ۱۳۸۴. درآمدی بر تاریخ تمدن. ترجمه احمد بطحایی، خشیایار دیهیمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۹. دورانت، ویل. ۱۳۸۴. تاریخ تمدن. جلد ۱. ترجمه ضیاء‌الدین علانی طباطبائی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دهم.
۴۰. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بیروت. ۱۳۸۲. «تمایز بین فرهنگ و تمدن». مجله چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی. شماره ۴. صص ۲۷-۲۸.
۴۱. رؤیایی، رمضانعلی؛ رسولی، اسحاقی. ۱۳۸۷. «الزامات سیاست‌گذاری فرهنگی در سطح ملی». پژوهشنامه پژوهشکده تحقیقات استراتژیک. شماره ۳۱.
۴۲. سروش، عبدالکریم. ۱۳۸۴. فربه‌تر از ایدئولوژی. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۴۳. سیاهپوش، امیر؛ آقاپور، علی. ۱۳۹۱. فرهنگ در منظر مقام معظم رهبری. تهران: مؤسسه نشر شهر. چاپ سوم.
۴۴. شریعتی، علی. ۱۳۵۷. تاریخ تمدن. جلد ۱ و ۵. تهران: قلم.
۴۵. صالحی امیری، سید رضا؛ عظیمی، امیر. ۱۳۸۷. «رویکردهای فرهنگی و الزامات مدیریتی آن». پژوهشنامه پژوهشکده تحقیقات استراتژیک. شماره ۲۸.
۴۶. ظاهری، مهدی؛ نوروزی، محمدجواد. ۱۳۹۶. «تحلیل تمدن اسلامی در رویکردهای توصیفی و هنجاری». مجله معرفت سیاسی. شماره ۱۷. صص ۵۷-۷۴.
۴۷. علی احمدی، علیرضا و همکاران. ۱۳۸۳. شناخت فرهنگ: فرهنگ سازمانی و مدیریت بر آن. [بی‌جا]: تولید دانش.

۴۸. علی بابایی، غلامرضا. ۱۳۶۹. فرهنگ علوم سیاسی. جلد ۲. تهران: ویس.
۴۹. عمید، حسن. ۱۳۸۱. فرهنگ عمید. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ بیست و یکم.
۵۰. عیوضی، محمدرحیم. ۱۳۸۶. «فرهنگ اسلامی؛ مفاهیم، ویژگی‌ها و اصول». مجله زمانه. شماره ۵۸. صص ۱۸-۲۸.
۵۱. فرهی بوزنجانی. ۱۳۹۱. فرهنگ سازمانی و پلیس. تهران: سازمان تحقیقات و مطالعات ناجا، پژوهشکده بنیان.
۵۲. فضایی، یوسف. ۱۳۷۵. «مفهوم فرهنگ و تمدن در ادبیات معاصر». مجله چیستا. شماره ۱۳۳ و ۱۳۲. صص ۱۷۶-۱۸۳.
۵۳. فوزی، یحیی؛ صنم‌زاده، محمودرضا. ۱۳۹۱. «تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ع)». مجله تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی. شماره ۹. صص ۴۰-۷.
۵۴. فراگزلو، محمد. ۱۳۸۲. «چیستی فرهنگ و تمدن». مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۹۸ و ۱۹۷. صص ۸۶-۹۵.
۵۵. کاظمی، سید علی اصغر. ۱۳۷۶. بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر. تهران: قومس.
۵۶. لوکاس، هنری. ۱۳۸۲. تاریخ تمدن. جلد ۱. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: سخن. چاپ پنجم.
۵۷. محسنی، منوچهر. ۱۳۸۶. بررسی در جامعه‌شناسی فرهنگی ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۵۸. محمدی اصل، عباس. ۱۳۷۹. «درآمدی بر جامعه‌شناسی مناسبات فرهنگی تمدن‌ها». مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی. شماره ۱۵۷ و ۱۵۸.
۵۹. محمودی بختیاری، علیقلی. ۱۳۶۸. زمینه فرهنگ و تمدن ایران. تهران: پاژنگ. چاپ چهارم.
۶۰. مطهری، سید مرتضی. ۱۳۶۸ الف. مجموعه آثار. جلد ۷. تهران: انتشارات صدرا.
۶۱. مطهری، مرتضی. ۱۳۶۸ ب. جامعه و تاریخ. تهران: صدرا. چاپ پنجم.
۶۲. معین، محمد. ۱۳۸۲. فرهنگ فارسی. چاپ پنجم. تهران: سرایش.
۶۳. منشی طوسی، محمدتقی. ۱۳۸۷. «حلقه پیوند فرهنگ‌ها و تمدن‌ها». مجله فقه و تاریخ تمدن. شماره ۱۶. صص ۱۴۸-۱۲۷.
۶۴. مولانا، حمید. ۱۳۸۲. «اتحادیه امت اسلامی: طرحی در پیامد و ساختار جهان‌شمولی

- اسلام»، به اهتمام سیدطه مرقائی؛ جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی (۱). تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۶۵. ناظمی اردکانی، مهدی. ۱۳۹۳، مصاحبه دربارهٔ چیستی فرهنگ و ابزارهای انتقال آن. قابل دسترس در سایت www.rasanews.ir/NSite/FullStory/HTM/Id=245152.
۶۶. ناظمی اردکانی، مهدی؛ پیروزمند، علی‌رضا؛ خوش‌چهره، چهره؛ محمدملکی، رضا؛ نبوی، سید مرتضی. ۱۳۹۱. «میزگرد: بررسی نسبت بین فرهنگ و تمدن». فصلنامهٔ راهبرد توسعه. شمارهٔ ۳۲.
۶۷. نجفی، موسی. ۱۳۹۱. **تفکر و تمدن**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶۸. دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی. ۱۳۹۳. **نقشهٔ مهندسی فرهنگی کشور**. تهران: دبیرخانهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۶۹. نوری مطلق، علی. ۱۳۸۹. «نقش راست‌مغزی - چپ‌مغزی در پدیداری و پایداری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها». **مجلهٔ تحقیقات فرهنگی**. شمارهٔ ۱۰. صص ۱۴۶-۱۲۳.
۷۰. هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. **سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر**. ترجمهٔ محسن تلاشی. تهران: علم.
۷۱. _____ ۱۳۷۴. **نظریهٔ برخورد تمدن‌ها**. ترجمهٔ مجتبی امیری. تهران: وزارت امور خارجه.
۷۲. همتی، همایون. ۱۳۹۰. «رابطهٔ دین و تمدن». **مجلهٔ روابط فرهنگی** (ویژه‌نامه نهمین هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگی ج.ا.ا در خارج از کشور). شمارهٔ ۱.
۷۳. _____ ۱۳۹۶/۱۰/۳. «جایگاه و اهمیت فرهنگ». **سلسله نشست‌های آفاق اندیشه**. سخنرانی جلسهٔ ۲۶. تهران: حسینیهٔ ارشاد.
۷۴. ولایتی، علی‌اکبر. ۱۳۸۴ الف. **پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران**. جلد ۱ و ۴. تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.
۷۵. ولایتی، علی‌اکبر. ۱۳۸۴ ب. **تاریخ و تمدن اسلامی**. قم: دفتر نشر معارف.
۷۶. یوکیچی، فوکوتساوا. ۱۳۷۹. **نظریهٔ تمدن**. ترجمهٔ چنگیز پهلوان. چاپ دوم. تهران: نشر گویو.
77. Geertz, C. 1983; **Local Knowledge: Further Essays in Interpretive Anthrology**. New York: Basic Books.
78. _____ 1973. **The Interpretation of Cultures**. New York: Basic Books.

- 79.Hill, C. W. 1997. International business: Competing in the global market place. chicago: Irwin.
- 80.Hinnels, John R. 2005. **The routledge companion to the study of religion**. newyork: taylor & francis.
- 81.Tylor ,E.B. 1981. "Primitive". **Jhon Murry**. Vol. 1. London.